

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دو
آذر/دی ۶۴ شماره ۲

شکست‌ها و پیروزی‌های بهمن

گره گور جنگ خلیج

ماه بهمن بدون شك در تاریخ معاصر ایران بعنوان ماه آتشفشان خشم و انقلاب ثبت گشته است. هفت سال پیش، این آتشفشان فعال شد و گدازه‌های انقلاب رانه تنها برای فلات، که بر سر اسر منطقه و جهان پرتاب کرد. بهمن سیلاب گدازانی از توده‌های میلیونی را بحرکت درآورد. بزندگی سیاسی کشید و در قیامی مسلحانه بسه آنها اعمال قهر انقلابی را آموخت. تاریخ از دهانه بهمن، تجربه سالیان سال مبارزه طبقاتی را در چندماه توفانی فشرده کرد و با انفجاری عظیم در برابر دیدگان پرولتاریا و ستم‌دیدگان نهاد تابینند که دستگاه عظیم ستم و استثمار و سرکوب امپریالیستی چگونه در برابر اراده انقلابی مردم مستعد فرو ریختن است. هر چند نارسائی‌ها و کمبودهای انقلاب از انجام این کار شدنی جلو گیری کرد، اما عرصه جامعه آنچنان بلرزه در آمد که نظام پوسیده سلطنت از شکاف هابه‌قعر تاریخ سرنگون شد و برج و باروی که سیستم امپریالیستی در این منطقه حساس جهان برپا کرده بود، ترک‌های جدی و جبران ناپذیر بر داشت.

بهمن مفهوم شکست و پیروزی را یکجا در خود جمع کرده بود، زیرا در همان حال که خشم و انقلاب را از دهانه خویش بیرون می ریخت، جای خالی آگاهی انقلابی را نیز بر تارک جنبش توده‌ای نمایان می ساخت - آگاهی پرولتری، تشکیلات کمونیستی، ارتش سرخی که بر زمین آن سیلاب گدازان، حلقه‌های شکننده زنجیر امپریالیستی را در منطقه به یک ضربت درهم شکسته، جامعه

جنگ ایران و عراق بابیش از سیصد هزار و بقولی چهارصد هزار کشته از طرفین، پنج‌مین سال خود را طی می کند و دورنمای پایان یافتن آن تاریکتر از هر زمان دیگر است. بانزدیک شدن ماه بهمن و خصوصا "چندروزی که از سوی جمهوری اسلامی دهه فخر نام گرفته است، پیش - بینی می شود که نیروهای ایران مجموعی را بمواضع ارتش عراق سازمان خواهند داد. رژه بسیج و پاسداران، موج سربازگیری‌ها و تمرکز قسوی نظامی در دهانه‌های نفوذی قلمرو نیروهای عراقی خبر از تدارک چنین حمله ای میدهند. مردم از خود می پرسند اینبار جنگ چقدر قربانی خواهد گرفت؟ نتیجه این حمله چه خواهد بود؟ و اینکه آیا این جنگ راهپایانی خواهد بود؟

سیر تحولات یکنواخت و خسته کننده جنگ ایران و عراق کم کم "کی جنگ تمام خواهد شد؟" را در ذهن مردم به سؤال "آیا اصلا" تمام خواهد شد بیانیه تبدیل کرده است. اگر زمانی کنایه‌های "ضد جنگ" برخی از عناصر درون هیئت حاکمه یا زوزه‌های التماس آمیز بازرگان در محافل مختلف و اماکن تجمع و کار مردم بحث‌هایی را در مورد احتمال جنگ برمی انگیزد، دیگر چنین نیست. اوضاع بروشنی گواه بر آن است که گره کورتر از آن شده که بتوان در غیاب تغییر و تحولات تعیین کننده احتمال باز شدنش را داد. دیگر بسختی می توان دید که مطبوعات و خبرگزاری‌های جهان، مفسرین امپریالیستی، و محافل سیاسی اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی به پیش بینی در مورد احتمال تمام شدن و چگونه

تمام شدن جنگ بپردازند. حتی طرفین درگیر نیز اشاره ای به پایان یافتن آن نمی کنند. پیش گذاردن شروط و شروط گوناگون از جانب آنها در این مورد، به امری تبلیغاتی علیه یکدیگر تبدیل شده است و نه بیشتر از آن. رفت و آمدهای دیپلماتیک میانجی گرانه سفرهای کشورهای گوناگون نیز اهدافی تبلیغاتی برای تحمیل خلق‌های منطقه و مقاصد سیاسی راندنالی می کنند. مقاصدی در جهت ایجاد یا محکم کردن دسته بندی‌های امپریالیستی مختلف از مرتجعین منطقه.

برخی جریان‌های سیاسی سخن از آن می - رانند که امپریالیست‌ها جنگ را خاتمه خواهند بخشید، چرا که ادامه جنگ موجب ضررهای مالی هنگفت (مانند اخلاخ در ترده نفتکشها در آبراه‌های خلیج و...) و همچنین اخلاخ در انباشت سرمایه امپریالیستی در ایران و عراق می شود. این تحلیل فقط تا آن حد درست است که مرتبط بودن سر - نوشت جنگ ایران و عراق با منافع امپریالیست‌ها را "حس" می کند، ولی آنجائیکه برخاسته دادن جنگ از سوی امپریالیست‌ها برای باز کردن راه انباشت حکم می دهد شکل تفسیری عامیانه درمی آید تا حکمی استوار بر پایه ای علمی.

امروزه به دلیل موقعیت بحرانی سرمایه امپریالیستی - تابدان حد که نیازمند جنگ امپریالیستی تجدید تقسیم است - نه منافعی اقتصادی، بلکه ملاحظاتی نظامی - استراتژیک امپریالیست‌هاست که برایشان اولویت دارد. نیاز سرمایه بین المللی اینک در درجه اول حکم به گسترش تدارکات جنگی (نظامی، سیاسی، ایدئولوژی)

... بهمن

انقلابی نوین را بنیادهای فائوس سرخ را نهاد در دریای توفانی تحولات جهانی برپا دارد، در صحنه حاضر نبود و این بزرگترین نقطه ضعف انقلاب ایران بحساب می آمد.

جای جنبش کمونیستی ایران در رهبری انقلاب ایران خالی بود. ارتش کمونیستها در کار رهبری انقلاب توده ای عظیم ۵۷ دچار شکست شده، میدان را به جریانات عوامگریب مرتجع و ضدانقلابی سپردند تا ادامه همان نظام سابق را در پوششی اسلامی ضمانت بخشند. کمونیستها سرگشته و پر شور اما پرازال نقاط و بدون نقشه معین و ابزار مناسب جهت کسب قدرت سیاسی خود را به امواج تحولات سالهای بعد از قیام سپردند و با انگیزه رهائی طبقه کارگر جورانه بر صخره ها سر کوبیدند. لیکن از جاکندن موانع، محتاج خط سیاسی - ایدئولوژیک برآ و روشن، و کاری آگاهانه تر، نقشه مندتر و انقلابی تر از سر کوفتن به سنگ بود. تلاش جنبش کمونیستی بیشتر به گنج گری، جهت کم کردگی و فراموش کردن اصول علم رهائی پرولتاریا می انجامید، تا تحقق انقلاب پیروزمند.

بهر طریق سیلاب انقلاب در مسیر خویش به پیش می رفت و راه می گشود و در هر پیچ و خمی با سنگینی از تجربه و آگاهی را بدرون خویش پلنیرامی گشت. کوره انقلاب و تجارب همگین هفت ساله اخیر از طبقه کارگر و توده های ستم - دیده آلبازی نوین آفرید که با هوشیاری و چشمانی باز در پی هر ادعا و شعاری منافع اقشار و طبقات معین اجتماعی را جستجو کنند و دیگر هر شخصیست فریبکاری نتواند بر طبقه کارگر و توده های ستم - ناکامیشان نشیند و بر روزه و خروشان و سوزان انقلاب مروج سواری کند.

سیر انقلاب دست جریانات مرتجع و ضد انقلابی را به بیرحمانه ترین شکلی در برابر توده ها رو کرد. حفاظت از نظام گذشته با اتکاء بر شدیدترین وسعانه ترین شیوه های سرکوب و ترور و خفقان، پرده های توهم را در دید و پیکر زشت و ماهیت بورژوا دلالی جمهوری اسلامی را به عربانی برملا ساخت. سیلاب برخاسته از بهمن در سالهای پس از آن، رنگ و لعاب فریب را از چهره و جبهه الهی ها و مردمی های دیروز از چهره بازرگان ها، رجوی ها، ... هم یکی پس از دیگری پاک کرد و ادعاهای دروغین "دمکراتیک" و "ضد امپریالیستی" را به آتش کشید و خاکستر نمود. تحولات متعاقب قیام بهمن افشاگر چهره کربیه رویزیونیستهای مرتجع و ضد انقلابی حزب توده - اکثریت، این وابستگان سوسیال امپریالیسم شوروی نیز گشت. به یک کلام انقلاب و سالهای پس از آن، همه مدعیان دروغین انقلاب را لخت کرد و به صحنه فرستاد و به پیشروان طبقه کارگر و توده مردم آموخت که برای تحقق انقلاب پیروزمند باید آگاهتر از اینها بود، باید مرز سیاست ها و برنامہ های آلترناتیوهای مختلف را دریافت و آگاهانه تحت درفش گرد آمد که نماینده انقلاب واقعی و پیکر نماینده جامعه نوین و بهائیکر آرمان رهائی بشریت از یوغ

گروه کور ...

لوزیک) امپریالیستهای کند، چیزی که لزوماً بطور بلا فصل به انباشت سرمایه و یا تندتر زدن نبض انباشت منجر نمی شود. امروزه تلمبه های انباشت سرمایه امپریالیستی در بسیاری از نقاط که جنگ منطقه ای هم جریان ندارد، بسختی کار می کنند و سرمایه های امپریالیستی بطور کلی در بحران انباشت بسر می برند. سرازیر نشدن این سرمایه ها به ایران به اندازه گذشته (می گوئیم به اندازه گذشته) چون بهر حال سرمایه از بر می شود، انباشت هم می کند، مافوق سود هم استخراج می کند (اساساً) به دلیل جنگ نیست بلکه بعلت موقعیت بطور کلی بحران سرمایه - های جهانی است. اگر چه جنگ فاکتوری است که موقعیت سرمایه را نام می کند، اما دلیل اصلی نمی باشد. در ضمن بدلیل گویا میثت حاکمه ایران یا محافل از آن با گسترش نفوذ سرمایه امپریالیستی در ایران ضدیت می ورزند. بهیچ وجه! از خمینی گرفته تا پائین ترین اوباش میثت حاکمه نوکر منشانه مکرر "انپازشان و درخواست - شان مبنی بر ورود سرمایه های امپریالیستی را اعلام کرده اند و بارها و بارها در نشست و برخاست با سفرای مالی و غیر مالی کشورهای امپریالیستی غرب و شرق آنها را قانع کرده اند که ایسران عرصه جذابی برای بهره کشی امپریالیستی است. اما چه می شود کرد که خود امپریالیستهای که باید قیمومیت این آخوندها را بر عهده گیرند، و پان - اسلامیست ها را از بحران برهانند، در گسرداب بحران و تضادهای حاد سیستم امپریالیستی گرفتار هستند. آن دورانی که امپریالیسم غرب بخصوص آمریکا سرخ رژیم شاه را گرفت و آن را تا دوره طلایی "جزیره شبات و آرامش" هدایت کرد تمام شد آن روزها، دوران رونق سرمایه مالیسی و ثبات نسبی مناسبات میان امپریا - لیستها بود.

برخی تحلیل ها در مورد جنگ ایران و عراق ارائه شده که نه در برگیرنده حقیقت بلکه در برگیرنده منافع طبقاتی معینی است و مقاصد تبلیغاتی و سیاسی ضد انقلابی آنان را در ایسران و منطقه دنبال می کند. فی المثل تحلیلی مبنی بر اینکه جناحی جنگ افروز در هیئت حاکمه است که مانع از پایان دادن به جنگ است، و اینکه این همان جناحی است که مسئول اختناق سیاسی در جامعه است و از آقابان بازرگان ها سلب آزادی بیان می کند. منبع مهم نشر این تحلیل، باند نهضت آزادی است که می خواهد با استفاده از تنفر مردم از جنگ، سیاهی لشکری از مردم نا آگاه برای خود دست و پا کند و از پائین جلوی منفر شدن جامعه را بگیرد و همچنین از آن بعنوان محوری برای ایجاد ائتلافی با جناح به اصطلاح "ضد جنگ" هیئت حاکمه و جریانات "ملی" دیگر استفاده کند. شکل دیگری از این نوع تحلیل را "مجاهدین" ارائه می دهد که جنگ مذکور و رژیم کمپرادوری جمهوری اسلامی را مقولاتی که خارج از نظام امپریالیستی و امپریالیسم ناپلئونی و الزامات آنها در جریانند، جامی زنده رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی بسا

همان ویژگیهای پان اسلامیستی عمیقاً ارتجاعی برسیستی تکیه زده که ساخته و پرداخته امپریالیستها و جزئی از نظام امپریالیستی غالب بر جهان است. و موجودیتش نیز در کور حفاظت از این سیستم است. بنابراین جنگی که این رژیم هدایت می کند و سیر تحولات آن راضی - توان جدا از اوضاع امپریالیستها، منافع آنها، سیاست های آنها، و تضادهایشان بررسی کرد. اما این تحلیل نه ناشی از اشتباه مجاهدین بسا اشکال معرفتی آنها، بلکه انعکاس منافع طبقه تیشان و نشانگر سمت گیری های سیاسی این جریان است. اگر مجاهدین بخوانند تمام حقیقت را بر مردم بگویند آنگاه پای خودشان - که بزور صندلی ای در میان دسته بندی های امپریالیستی جور کرده اند - گیر خواهند بود و دیگر نخواهند توانست خود را مدبر "صلح" و "آزادی" معرفی کرده از احساسات ضد جنگ مردم سودجویند.

سرنوشت این جنگ خسته کننده و پاید نیافتنی در گرو قوای طرفین درگیر و نتایج حملات دیوانه و ارایران یا ضربات قوای عراقی بر مراکز جمعیت و منابع اقتصادی و نظامی ایران هم نیست. ایران و عراق بارها اقدامات و تدابیری را برای بدست آوردن موقعیت برتر نظامی و جغرافیایی بکار بسته اند و اینک نمی توانند کاری کیفیتاً فزون بر آنچه تاکنون انجام داده اند به پیش برند، اگر قرار بود مسئله جنگ با این چیزها حل شود خیلی پیش از اینها حل شده بود. بعلاوه خود همین مسئله و بوجود آمدن تغییر و تحول در توازن نسبی موجود بین دو طرف، وابسته به چیز دیگری است - اینکه چقدر اسلحه و پیول به این دو کشور سرازیر می شود. در واقع بنظر می رسد که امپریالیستهای بلوک غرب و شرق بتوافق رسیده اند که گسترش آن را کنترل کنند اما در چار - چوب کنترل شده آن را تغذیه نمایند. مطمئناً

جنگ خلیج تنها در مناسبات نیروهای مسلح کشورهای طرح های کوتاه مدت و دراز مدت نظامی - شان خلاصه نشده، بلکه بصورت پدیده ای منطقه - ای در متن تحولات جهانی مطرح می باشد و پیش از هر چیز، این عرصه جهانی است که تعیین کننده سیر تحولات این جنگ می باشد و غیر از این، سنگریستن به آن، غیر علمی و موجب گمراهی است. جهان امپریالیستی به این جنگ بصورت واقعه ای مستند از طریق رسانه های گروهی نگاه نمی کند. این جنگ که از ابتدایه تحریک آمریکا، بمنظور جبران ضرباتی که از انقلاب ایران خورده بود آغاز گشته و شوروی نیز از همان آغاز، در پیروسه جنگ برای پیشبرد اهداف و تدارکاتش در منطقه درگیر بوده، امروزه به یکی از اعرضه های مانورهای رقابت جویانه احساسات بدل گشته است، هر چند این بدان معنا نیست که دو طرف جنگ هر کدام منافع یکی از دو بلوک امپریالیستی را نمایندگی می کنند. آنچه مسلم است خلیج یکی از نقاطی است که بحران نظم امپریالیستی و تضادهای آن را بشدت در خود متمرکز کرده و این امر تابدان حد است که کارشناسان امپریالیستی یکی از سنل -

ستم و استثمار باشد. انقلاب به مردم آموخت که جمع شدن زیر پرچمی جز این تکرار تجربه نیست. قدرت رسیدن خینی است و ادامه همین نظام تحت حاکمیت مابشرانی جدید.

امابریا پرولتاریای انقلابی، برای کمونیستهای اصیل، بهمین پیروزی تعیین کنندهٔ فیکری رادر بردارد. بهمین، آتشفشان آگاهی و قهر انقلابی کمونیست هاست. در این ماه بود که پرولتاریای آگاه باجهشی آگاهانه به جدال باشکست سال ۵۷ خود در کار رهبری و به زدودن التقاط ها و ضعف ها و سرنگون کردن انحرافات برخاست. آتشفشان آگاهی کمونیستی در قالب نبرد مسلحانهٔ سربداران جهت برانگیختن تودهٔ مردم به مبارزهٔ مسلحانه، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی سرخ و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، خود را بیان نمود. اگر در بهمین ۵۷ و سالهای پس از آن جنبش کمونیستی جوان و بی تجربه، جهت کم کرده ویران التقاط نتوانست تئوری تعیین کننده بر سیر تحولات جامعه بگذارد، اگر طی سالهای متلاطم ۵۷ تا ۶۰ این جنبش آنچنان کج شده بود که بابتک تحولات خردا ۶۰ بخش وسیعی از آن به فراموشی کامل اصول و انحلال طلبی سوق یافت، در مقابل نمایندگان راستین و جسور پرولتاریا، فرزندان رزم آوران کمون و دو اکتبر روسیه و چین و اخلاف شورشگران انقلاب فرهنگی نیز بودند که بیاد خیزند و با شورش بر علیه ضعف ها و انحرافات دیرینهٔ جنبش بین المللی کمونیستی، با در دست گرفتن دستاوردهای مثبت طبقه کارگر جهانی و برافراشته داشتن پرچم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشهٔ مائوتسه دون، استوار در سنگربمانند، روحیهٔ تعرض و تهاجم برای کسب قدرت سیاسی سرخ را حفظ و تقویت کنند، پرچم رزم قهرآمیز رادر جنگلهای آمل برافرازدند و از خون خویش کلکو فترش سازند.

دیر بر قهرمانان سربدار، ایمن جانباختگان راه آرمان کمونیستی! افتخار بر فرمانده دلیر کاک اسماعیل و دیگر شهیدای سربدار!

این بدون شک پیروزی است. بهمین ۶۰ پیروزی کمونیستهای اصیلی است که پیروزمند - انه پرچم سرخ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بر فراز رفیعترین کوه ها - اهتزاز در آوردند. این نبرد سیاسی - ایدئولوژیک

و رزم مسلحانه درک پرولتاریای انقلابی را از خط ویرنامهٔ کسب قدرت سیاسی سرخ تکامل بخشید و از سوی دیگر، این حرکت مادی بمقدار زیادی تأثیرات بیعملی گروه های سردرگم چپ را بر پیشروان طبقه کارگر خنثی نمود: گروه هائی که بیشتر و بیشتر در سراشیب انحرافات تشدید یافته شان به قهرمی رفتند و انواع و اقسام تزهائی تسلیم طلبانه و اکونومیستی را فرموله می کردند. برخی از اینهامی گفتند: توده ها فقط زمانی می توان برانگیخت که خود برانگیخته شده باشند و بعضی هاشان در مخالفت با برپائشی مبارزهٔ مسلحانه، کهنه تزهائی جز مگر ایانه را از توپرهٔ تجارب منفی پرولتاریای جهانی بیرون

← بقیه در صفحه ۲

ریوهای چگونگی آغاز جنگ جهانی رابه خلیج اختصاص داده اند و پیش بهی کرده اند که جرقه می تواند از اینجازه شود. مهمتر اینکه گسترش جنگ ایران و عراق می تواند این جرقه باشد و به همین دلیل امپریالیستهابا احتیاط به آن بر - خوردمی کنند.

اهمیت استراتژیک منطقهٔ خلیج فارس برای امپریالیستنه فقط به دلیل وجود منابع حیاتی مواد خام آن بلکه همچنین بواسطهٔ موقعیت جغرافیائی - سیاسی آن می باشد. ایران در این منطقه از مقام خاصی برای امپریالیستهابر خوردار است و دویلوك غرب و شرق بسرکردگی آمریکا و شوروی بارها باصراحت اعلام کرده اند که هر نوع پیشروی مهم رقیب رادر این خطه بهیچوجه تحمل نخواهند کرد. سرکردگان هر دو بیلوك با دقت و احتیاط به حداکثر ممکن از جنگ خلیج و در خدمت تدارکات خود در منطقه سودمی جویند و در عین حال حرکات طرف مقابل را زیر ذره بین گذارده اند. در واقع، جنگ ایران و عراق که با تحریکات خودشان و بیثابتهٔ بخشی از مانورها - یشان در خلیج آغاز شد امروزه یکی از گره های آنان تبدیل شده است. این جنگ فقط یکی از گره های متعددی است که در خاور میانه صاحبش هستند - اما گرمی حساس! اینک تلاش آنها نه در جهت باز کردن این گره بلکه اساساً استفادهٔ حداکثر از آن است - زیرا خود بهتر از هر کس می دانند هر گاه در این اوضاع حساس خصوصاً در نوشتن بطور لاینفک با تضاد عمیق تر دو بیلوك امیر - یالیستی گره خواهد خورد. جنگ ایران و عراق پدیده ای دیگر در ردیف لبنان و افغانستان است. اگر چه نباید احتمال بعمل درآمدن طرح آتش - بس موقت جنگ را از نظر دور داشت اما اگر بتوان بااطمینان نقطهٔ پایانی بر جنگ لبنان یا تجاوز شوروی به خاک افغانستان در چارچوب مناسبات فعلی جهان و در غیاب انقلاب، پیش - بینی کرد برای جنگ ایران و عراق نیز می توان!

نمایندگان آمریکا و شوروی بارها اعلام کرده اند که در قبال جنگ ایران و عراق موضعی بیطرفانه دارند. در جریان دیدار سران این دو کشور در ژنوه تاریخ ۲۸ و ۲۹ آبان امسال، یکبار دیگر موضعی مشابه از جانب سخنگویان آنها اعلام شد. آنها مشترکاً از دو کشور خواستند که جنگ را خاتمه بخشند. جالب اینجاست که ادعای بیطرفانهٔ بیطرفی از جانبشان درست زمانی صورت می گیرد که بحدت یکدیگر رابه توسعه طلبی، تجاوزگری در نقاط گوناگون، نقض صلح و ...

متهم می کنند. آنها و قیاحانه تلاش دارند خود را از این جنایت که منجر به کشته شدن صدماهزار نفر از طرفین در کیرو ویرانی عظیم در دو کشور شده، مبری جلوه دهند و در پس موضع "بیطرفی" دستان خون آلود خود را پنهان سازند. سخنگویان سران دو کشور در ژنوه و پیچگری مخصوص بخود اعلام کردند که در مورد جنگ خلیج به توافقاتی رسیده اند! توافقتشان احتمالاً این بوده که نمی توانند به توافقی در مورد خاتمه دادن آن دست یابند، همانگونه که در مورد لبنان و افغانستان

و مسئلهٔ فلسطین نیز نمی توانند به توافق برسند. بلافاصله پس از دیدار ژنوه یکی از مقامات کشور پادشاهی اردن باناراحتی به آنها اعتراض کرد (اعتراضی نوکرمشانه) که چرادر زمینهٔ جنگ ایران و عراق تصمیماتی اتخاذ کرده اند. ومدتی نه چندان طولانی پس از آنکه یکی از سخنگویان شوروی خبر از توافق آمریکا با مسدود کردن راه - های سرازیر شدن اسلحه به ایران رادادروها بااعتراض اعلام کردند که کماکان آمریکا به سرازیر شدن سلاح به ایران از طرق گوناگون ادامه می دهد. (اگر چه این اعتراض می تواند شلیک چند تیر توبی به افتخار ورود صدام حسین به مسکو باشد، اما همچنین بیانگر عدم توافق میان دو ابر قدرت است). جریان ارسال سلاح به ایران و عراق از جانب هر دو بیلوك همچنین نقش اهرمی سیاسی را برایشان بازی می کنند. آمریکا در حالیکه اعلام کرده بود شکست عراق را خواهان نیست، برای ممانعت از گرایش ایران بسوی شوروی، از کانال های گوناگون (از جمله اسرائیل، کره، چین، آرژانتین...) ارسال اسلحه به ایران راداد و در همان حال کفرانه پیشرفته ترین جنگ افزارها رادر اختیار ارتش عراق می نهاد. غرب به گسترش مناسبات اقتصادی و سیاسی خویش با ایران پرداخت (بطور چشمگیری از سوی ژاپن و آلمان). شوروی که از زمان شروع جنگ، فروش اسلحه به عراق را کم کرده بود، دوباره روابطش را با این کشور در این زمینه پر رونق ساخت، چرا که این خلاء اوضاع مساعدی جهت گسترش نفوذ غرب در عراق بوجود آورده بود. بنابراین مسئلهٔ تأمین نظامی دو طرف جنگ، همچنین به عرصه ای جهت مانورهای سیاسی دو بیلوك، تحکیم موقعیت فعلی خود و کسب برتری های سیاسی - استراتژیک بدل گشته است، و دو بیلوك بسختی می توانند چنین اهرمی را از دست دهند.

انقلاب ایران بشدت سلباً با مناسبات آمریکا در منطقهٔ خلیج فارس را بر زیر ضربه برد و درز بهی رادر قدرت منطقه ای یانکی ها بوجود آورد. این شکاف زمینه ای شد برای تشدید فعالیت های شوروی در منطقه در جهت گسترش نفوذش. اشغال افغانستان متعاقب انقلاب ایران تضادهای آمریکا و شوروی را تشدید کرد. جنگ ایران و عراق در عین حال زمینه ای شد برای کشنده شدن باب نفوذ آمریکا در عراق که سابقاً کشوری تحت نفوذ شوروی بحساب می آمد. و این خود به حادث شدن تضادهای انجامید.

هر دو بیلوك از جنگ خلیج برای صف آرایی - های نظامی خود در منطقه حداکثر استفاده را کردند آمریکا تحت لوای حفظ امنیت آبهای خلیج و تحت پوشش تضمین امنیت کشورهای عربی تحت حمایت خود در منطقه، نیروهای نظامی خود را بطور ناگهانی و سرسام آوری افزایش داد. نیروی موسوم به واکنش سریع را با ظرفیت بیش از دو بیست هزار سرباز بوجود آورد و دستحکامات نظامیش رادر عمان و عربستان صدچندان کرد. تحت لوای مقابله با خطر خمینی ارتش های این کشورها را پرورش داد و توانندگان مسلح نمود. از سوی دیگر، شوروی

← بقیه در صفحه ۲

آستانه انفجار

غرب با همان خونسری که زنگ خانه ای را بصدادرمی آوردند، تکه پرتاب موشک های هسته ای را نیز فشار خواهند داد - موشک های که بگفته خودشان احتمالاً "نزدیک به یک میلیارد جمعیت بشری را در جنگ هسته ای آتی نابود خواهد کرد. خاکستر کردن یک میلیارد انسان جنایت مهیب و بی سابقه ایست که حتی لحظه ای اندیشیدن به آن مویرتن راست می کند.

آری این بنظر دیوانگی می آید اما منطق امپریالیسم همین است. مارکس گفت "روح آنها روح سرمایه است" توسعه یافتن: نیاز کور سرمایه می باشد. سرمایه بدون گسترش مرده است، و برای زنده نگاه داشتن سرمایه - برای انبساط سرمایه - امپریالیستها از هیچ کاری فروگذار نیستند: از هیچ درجه ای از "دیوانگی" انزده آنها هیچ درجه ای از خشونت و ستم و استثمار و وحشیانه نیست. هیچ درجه ای از عوامفریبی و تحمیق، شرم - آور نیست. هیچ درجه ای از فقر و گرسنگی و در خون غلتیدن خلقهای جهان، موجب اضطراب خاطر نیست و هزار بار نیست، زندگی دهشتناک صدها میلیون نفر از جهانیان در چنگال خونین امپریالیسم نشانه این واقعیت است. استثمار کشنده سیاهان در معادن طلا و کشتار وحشیانه جوانان آفریقای جنوبی، زنده بگور کردن دهقانان در پرو، صدها هزار کشته و معلول و ویرانی عظیم در نتیجه جنگ ایران و عراق، نمونه های کوچک و محدود از این واقعیتند.

تنهایی مسئله بیک مسئله خاطرشان را موش می سازد و در قلبهایشان اضطراب بر - می انگیزد: اخلاص در گردش و انبساط سرمایه، کندتر زدن نبض امپراتوری امپریالیستی در

بکسال و اندی پیش، نماینده انحصارات آمریکائی در کاخ سفید بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و با بکار گرفتن شکرهای هالیوودی، حیوانی - ترین "شوخی" سال را در میان ناباوری و شوک عمومی میلیون هابیننده اجرا کرد: "توجه کنید! چندهفته پیش ما وارد جنگ با اتحاد شوروی شدیم، موشک های هسته ای بسمت هر دو کشور در حرکتند... و سپس قهقهه مسمم کننده ریگان، "شوخی" بودن خبر را اعلام نمود.

تنها فاصله چند روز بعد از این نمایش وقیحانه، شوروی ها شوخی مرکب را در ظاهر پیچیده و جدی ادامه دادند. پایگاه های استراق سمع مستقر در ژاپن از روی امواج ردوبدل شده میان مرکز فرماندهی نیروهای مسلح اتحاد شوروی و یکی از پایگاه های موشکی این کشور پیام رمزی را دریافت کردند: "آماده باش کامل موقعیت اضطراری اتاده دقیقه دیگر جنگ هسته ای آغاز می شود". روس ها با مخابره این پیام دروغین نشان دادند که در زمینه شوخی و هوچیگری تبلیغاتی چیزی از حریفان غربی کم ندارند و حال که آمریکا کارت تدارک جنگ را حتی به ترمیسن اعلام تلویزیونی آن نیز کشانده، آنها هم میتوانند مانور ادیبی آماده باش را انجام دهند.

اما فقط کسانی می توانند این چنین افکار عمومی را به بازی بگیرند و نابودی صدها میلیون انسان را سوژه شوخی قرار دهند که بکرات در جلسات سری وزارت دفاع و اجلاس سران ناتو یا ورشواجدهت چنین طرح هایی را از نظر گذرانده و مورد تأیید قرار داده باشند. جهانیان تنها با استنابه همین "شوخی" های توانمند مملثن باشند که دستان خونبار امپریالیستهای شرق و

نتیجه از دست دادن بخش های بزرگی از جهان بعلمت انقلابات پرولتری، و با بحران شدن سرمایه و تنگتر شدن حلقه های ماریپیچ انباشت. تنها یک عامل است که آنان را سراسیمه و دیوانه می کند: ترك برداشتن بنای عظیم امپراتوری - شان، چه با ضربات انقلاب پرولتری و چه از طریق حدت یابی تناقضات درونی و فشار - جداره های این بنا از درون، که هر دو با هم مرتباً، اینک سرمایه به گرداب شدیدترین بحران پس از جنگ جهانی دوم فرو افتاده و هر روز که می گذرد این گرداب سرعتی فزون می یابد. آمریکا در پایان جنگ دوم با اطمینان و تفرعن اعلام کرد که این قرن، قرن آمریکائیست: یعنی حداقل تا پایان قرن بیستم آقائی آمریکابزر جهان تضمین کشته، اما طولی نکشید که ضربات مهلك جنبش های رها ئیبخش، رویاهای ایالات متحده و بطور کلی بلوک غرب را بر هم زد، و خصوصاً دهه ۱۹۶۰ و سال های نخستین دهه ۱۹۷۰، دهه ذلت و خواری برای "آمریکای شماره یک" بود؛ آمریکا برای نخستین بار در خارج از مرزهایش بزانودرآمد: ویتنام. این ضربات با موج وسیعی از جنبش های انقلابی و مترقی در خود آمریکا و کشورهای امپریالیستی غرب همراه گشت و تشدید گردید.

علاوه بر این، امروز آمریکای سر ایا بحرائی

اندیشه مائوتسه دون :

قله رفیع مارکسیسم

(۲)

در سال ۱۹۲۷، وقتیکه کمونیستهای چین بر سیاست مستقل طبقاتی خویش پافشاری کرده و حاضر به رها ساختن انقلاب نیمه کاره در دست رهبران بورژوازی گومینسندان نشدند، قوای بورژوازی بیاباری نیروهای مسلح فئودالی و نظامیان ارتجاعی بصغوف کارگران و روشنفکران کمونیست حمله برده، هزاران تن از آنان را به جرم دفاع از استقلال و آرمان پرولتاریا و تسلیم نشدن در برابر منافع و مطامع بورژوازی به جوخه های اعدام سپردند در خیابان ها گردن زد. خون شتک زده بر خاک و دیوار نقش این شعار بود: "زنده باد انقلاب پرولتری!"

هنگامیکه در سال ۱۹۴۹، ارتش سرخ متشکل از توده های عظیم کارگر و دهقان به مراکز قدرت ارتجاع گومیندان بسرکردگی چانگ کایشک نزدیک می شد و سرود پیروزی سر داده بود، بورژوازی به انتقام این شکست تمامی آن رهبران سرشناس جنبش کارگری و اعضای حزب کمونیست را که در زندان بودند، به خیابان آورد و اعدام کرد و سپس راه فرار در پیش گرفت. مشت های گره شده اعدامیان تصویر بر صلابت این واقعیت بود: رهبری پیروزمند طبقه کارگر!

در سال ۱۹۶۵، وقتیکه رفیق ماشوتوه هارابه بمباران مقرهای فرماندهی بورژوازی در حوز برانگیخت و میلیون ها کارگر و دهقان و روشنفکر، صاحب منصبان رویز-یونیست را در نبرد سخت و خونین - در یک انقلاب - بزرگ کشیدند، سراسر جهان از ظنین یک فریاد برزخ درآمد: "زنده باد دیکتاتوری پرولتاریا!"

وقتی در سال ۱۹۷۶، رویزیونیست های چینی بسرمداری دن سیاوشین بدنبال مرگ ماشوتوه به کودتا زده و تمامی معاد و حزبی و دولتی را غصب کردند، انتقام سخت بورژوازی از طبقه کارگر آغاز شد. هزاران کمونیست در جریان کودتا اعدام شدند و شمار بسیاری روانه زندان ها گشتند. بورژوازی انتقام شکست های بیست و هفت ساله اش را می گرفت.

سال ۱۹۸۲، رویزیونیست های کودتا گردتن از رهبران انقلابی پرولتاریا را به جرم دفاع از آرمان کمونیسم و اتخاذ سیاست انقلابی در ضدیت با سیاست های ارتجاعی بورژوازی نوحاست. چین و تدارک قیام علیه آنان به محاکمه کشیدند. هنگام قرائت حکم اعدام از سوی مرتجعین، رفیق چیان چین بیاخاست، زنجیرها بردستانش خیر از اسارت دوباره پرولتاریا در چنگال نظامی بورژوازی می داد، او سرافراز ایستاد و فریاد زد: زنده باد انقلاب! این فریاد، اعلام ادامه مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی بود. چیان چین گفت: ما با یکدیگر نبرد کردیم. این بار ما شکست خوردیم و شما پیروز شدید، اما مبارزه ادامه دارد. کلام توفنده اوسندی تاریخیست که حیسات انقلاب را اثبات می کند و حیات انقلاب یعنی زنده بودن مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماشوتوه دون.

بی جهت نیست که اردوی رنکارنگی از امپریالیست های غربی، سوسیال امپریالیست های شرقی، حکام بورژوا و امپریالیست چینی، ترولتکیست ها، خوچه ایست ها، لیبرال - رفرمیست ها و طیف وسیع انحلال طلبان ضد مارکسیست کماکان در هر فرصتی اندیشه ماشوتوه دون و کمونیست های امیل پیرو آن را مورد حملات ارتجاعی خویش قرار می دهند و با مشاهده کوچکترین ردپایی از ماشوتویسم، هراسان از گسترش ایده انقلاب پرولتری تلاش جنون آمیز را برای نفی یا تحریف آن آغاز می کنند. برای کمونیست های امیلی که با مبارزه ضد رویزیونیستی و سنتز تجربه شکست اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی پرورش یافتند و در جوانی مختلف فلسفه، اقتصادی سیاسی و سیاست اقتصادی، و مبارزه طبقاتی با تکاملات ضروری مارکسیسم تحت

هدایت رفیق ماشوتوه دیده گشتند، این حملات نه تنها موجب یأس و تردید نیست، بلکه ایمان به صحت راه و آرمان کمونیسم را قدرتمندتر ساخته و کینه طبقاتی را نسبت به بورژوازی بین المللی فزونی می بخشد.

اما همواره در صفوف طبقه کارگر جریانات معینی نیز حضور دارند که تحت تأثیر

رفیق قدرتمند امپریالیستی (بلوک تحت رهبری شوروی) را می بیند که در برابرش قدامت کرده و مل مبارز می طلبد. رفیقی که خود نیز درگیر بحران است و دیگری را مانعی در برابر خویش می یابد. هر دو بلوک مالی امپریالیستی برای برون رفت از بحران نیازمند تغییری کیفی - رکلیمت ساختار مناسبات جهانی هستند و در عین حال هر کدام مانعی است در مقابل دیگری برای دست یابی به این تغییرات کیفی. گوئی اینکه آمریکادار اواسط قرن بیستم بر تارک جهان امپریالیستی نشست تا در حه های پایانی آن از بالاترین نقطه به پائین سقوط کند، و بگونه ای طنز آلود این قدرت امپریالیستی که تنها در دوران پایانی جنگ اول و دوم حضور مستقیم یافته، با تحمل ضرباتی کمتر بعنوان قدرت پیروز از جنگ بدرآمده و سلطه خویش را بر جهان امپریالیستی تضمین نموده بود، اینک باید ستاب سر کرده یکی از دو بلوک جنگی در صفوف اول و آغازین جنگ قرار گیرد.

ناکردن جنگ جهانی سوم بنظر دیوانگی می آید. اما این دیوانگی از آسمان بر امپریالیست ها نازل نگشته و بطور ناگهانی به ایشان نزریق نشده، این زائیده اقتصاد و سیاست امپریالیستی است، این بیان تلاش سرمایه برای هائی از مرگ است، این عریانترین نمود ضعف اتی وحدت یافته سیستم امپریالیستی است، این حاصل عملکردهای قوانینی است که روزی به سرمایه رونق بخشید و اینک در مانده اش ساخته بین سراسیمگی در مقابل فروپاشی و از هم گسیختگی یک سیستم جهانیست. و اینها همه، اف و کزاف هائی حباب گونه نیستند بلکه بر تحلیلی علمی از قوانین سرمایه و مشاهده وقایع حوادث جاری جهان مبتنی می باشند.

اینک حتی کارشناسان مالی غرب نیز در مورد علاج ناپذیری بحران کنونی سرمایه مجبور به اعتراف گشته و بهبودهای حاصل از بازیهای مالی و اقتصادی را گذر او موقتی می خوانند بسیاری زعرصه ها که زمانی منشاء سودآوری سرسام آور رونق سرمایه امپریالیستی بودند، امروز بصد فو بدیدل گشته و منبع وارد آمدن شوک بر سیستم مالی بین المللی و آفریننده بحران های سیاسی جنسائی شده اند. کشورهای تحت سلطه که بعد

از جنگ جهانی دوم نقشی تعیین کننده در رونق و انبساط امپریالیستی، و در زنجیره تقسیم کار بین المللی یافتند، اکنون جزء مراکز در دست مالی و سیاسی امپریالیستها می باشند. بحران قرض عمیقی اکثر کشورهای تحت سلطه خصوصاً آمریکای لاتین را در بر گرفته است. میزان قرض این کشورها به بانک های امپریالیستی بالغ بر هشتصد میلیارد دلار می باشد (که بخش اعظم آن هیچگاه قابل پرداخت نخواهد بود). مهمترین بانک های آمریکایی از دو برابر سرمایه و ذخائر خود را به چند کشور در حال ورشکستگی آمریکای لاتین قرض داده اند و خود بارها به مرز ورشکستگی رسیده اند. ورشکستگی بانک های مهم جهان غرب موجد شوک های غیر قابل ترمیمی در کل سیستم سرمایه مالی خواهد بود و به همین دلیل کمک های کلان دولتی برای جلوگیری از این واقعه بسوی بانک های مذکور روان گشته است. مهمترین راه حل امپریالیست ها در قبال بحران قرض، استثمار شدیدتر طبقه کارگر و مردم تحت ستم این کشورها می باشد و اغلب به شکل طرح های بیشرمانه "جیره بندی" و افزایش سرسام آور هزینه زندگی از سوی صندوق بین المللی پول ارائه گردیده است. اجرای طرح های فوق الذکر به خیزش های توده ای بی سابقه دامن زده است. خیزش های توده ای قوزبالی قوز شده و مضایف بر بحران اقتصادی، ناامن سیاسی را نیز برای سرمایه بین المللی بوجود آورده اند. همان خصیلت شدیداً "درهم ادغام شده و درهم بافته شبکه مالی جهانی که منبع اصلی قدرت سرمایه پس از جنگ جهانی دوم گردید، امروز به یکی از نقاط ضعف مهش بدل گشته، خصیلت سرمایه که بیرحمانه همه چیز را بکام خود کشید و با انگستان خونبارش هز آنجا را که نشان از موجود زنده ای داشت در زنجیره خود بافت، اینک به چشم اسفندیارش تبدیل شده است.

ننزل چشمگیر و ام های خارجی ایالات متحده به کشورهای "در حال رشد" نشان بگیری از وضع بحران زده سرمایه مالی این کشور است، چرا که وام یکی از اشکال مهم سرمایه گذاری خارجی و انباشت سرمایه می باشد. میزان این وام ها از هفتاد میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ به بیست و دو میلیارد در سال ۱۹۸۲ رسید. بطور کلی کشورهای پیشرفته قادر به صدور سرمایه کافی نیستند و کشورهای وابسته نیز نمی توانند سرمایه کافی جذب کنند و مایه برای افتادن پیوسته انبساط نوینی گردند. چنین نمونه بارزی در این زمینه است. ورود یک بازار یک میلیاردی به سیستم بین المللی سرمایه نتوانست رونق مهمی را برای سرمایه های بین المللی ایجاد کند. این امر نه به دلیل آن است که گویا چنین هنوز کاملاً سرمایه داری را احیاناً کرده (نه تنها این کار انجام شده، بلکه دروازه های چین سخاوتمندانه بروی سرمایه های امپریالیستی گشوده است) بلکه دقیقاً "بدان خاطر است که سرمایه دیگر توان سازماندهی فعال و بازسازی فعال ساختاریست اقتصاد را در چارچوب تقسیم کار بین المللیش ندارد و این از بخت بد طبقه سرمایه دار حاکم

حرکت طبقات مختلف و کساکش های طبقاتی جاری جهانی قرار گرفته و بر اثر تکان های شدید و تغییر و تحولات حاد از صف پرولتاریا و انقلاب پرولتری جدا شده و بدامان بورژوازی و نظرات پوسیده فرمیستی - رویزیونیستی درمی غلتند. بلائی که در عرض دهساله گذشته بر سر بسیاری از احزاب و جریانات مارکسیستی - لنینیستی نازل شد و اکثریت آنها را دچار تلاشی و انشعاب نموده بیان چنین حرکتی است. باید دانست که جدائی از راه انقلاب پرولتری و اصول بنیادین علم رهاشی طبقه کارگر همیشه در شکل و قالبی یکسان عرضه نشده، بلکه بر حسب پیگیری یا ناپیگیری، زیرکی یا ساده لوحی، کهنه کاری یا ناشیگری حاملین این انحراف اشکالی متفاوت می یابد و خود را بر پایه های گوناگون تئوریک - سیاسی استوار می کند.

لذا، ما برای نقد نقطه نظرات جریاناتی که پیشرفته ترین تکاملات مارکسیسم رانگی کرده اند با طیفی رنگارنگ روبرو هستیم و بتوسی در این آشفته بازار باید مناسب ترین نمونه را انتخاب کنیم. بدون شک در عرصه ایران هیچ نیروی راننده سب تراز "حزب کمونیست ایران" برای اینکار نمی توان یافت. دلیل این انتخاب فرموله تر بودن نظرات این جریان نسبت به سایر انحلال طلبان موجود نیست، بهیچوجه این عکس، شاید این حزب بسیار کمتر از دیگر همفکرانش در باب اندیشه مائوتسه - دون قلم زده باشد. و برآستی هم که برای یافتن مواضع مشخص "حزبی ها" در ایسن مورد رنج بسیار برده ایم و عاقبت در لابلای ستون پاسخ به نامه ها، یاد ریشت جملات کشدار که استادانه در "برنامه حزب" کنار هم قرار داده شده بود، سرنخی برای ورود به بحث پیدا کردیم. اما حزب یک ویژگی مهم دارد: بطور کلی این جریان، محصول بحران درون صفوف جنبش بین المللی کمونیستی بود که با کودتای رویزیونیست مادر چین متعاقب مرگ مائو و حملات خائنانه انور خوجه به دستاوردهای پرولتاریا تشدید کیفی یافت. این حزب بر بستر شکست انقلاب ایران و تشدید تضادهای جهان که بحران فوق را در صفوف کمونیست ها آشکارتر ساخته بود شکل گرفت. این حزب نه محصول احیاء اصول بلکه محصول تکامل التقاط ها و کجی ها به سطح انحلال طلبی آشکار بود. این حزب در عین حال از پیوند و جریانی که از دو نقطه مختلف تاریخی حرکت کرده اند و درست در نقطه نفی تکاملات مارکسیسم با هم تلاقی نمودند، بوجود آمده است. کومله و عناصر و جریانات انحلال طلب خطا در یک طرف و اتحاد مبارزان کمونیست در طرف دیگر، ریشه ای یکسان در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی نداشتند: اولی - هاجر خاسته و متماً تراز مبارزه ضد رویزیونیستی کمونیست های جهان برهبری حزب کمونیست چین در برخورد به سقوط اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی، سپس برپاشی انقلاب کبیر فرمتکی پرولتاریائی در مواجهه با بورژوازی صاحب قدرت در جامعه سوسیالیستی بودند و بقول معروف رگ و ریشه ای مائوئیستی - یابه گفته خود شان "پوپولیستی" - داشتند، حال آنکه تاریخچه سیستم نظری اتحاد مبارزان کمونیست به جریاناتی برمی گردد که در پوشی "چپ" پاسیویسم و انحلال طلبی را در برخورد به معضلات ساختمان سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی از همان فردای انقلاب اکتبر روسیه تحت رهبری لنین، نمایندگی کرده و تیلور فرمیسم سوسیال دمکرات مآبانه در برخورد به دیکتاتوری پرولتاریا و برهبری طبقه کارگر بودند. در واقع، این جریان راه خود را می رفت و تکامل منطقی خود را داشت و از همان روزی هم که اعلام موجودیت نمود و احیاء "مارکسیسم انقلابی" را در دستور کار قرار داد، معلوم شد که اینهارانه تنها با اندیشه مائو بلکه با لنینیسم هم کاری نیست. به بیان دیگر، اینها گسست و تکامل نخستین را که توسط لنین در مارکسیسم صورت گرفته بود نمی فهمیدند و یا چنین درکی روشن بود که گسست و تکامل دوم را نیز نخواهند فهمید. اما کومله و بقیه انحلال طلبان خطا و منجمله بخشی از رهبران اتحادیه کمونیست های ایران به شکست پرولتاریا در چین و بحران در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی برخوردی امپریستی و منفعلانه کردند و ابتداء به التقاط و سانتریسم بر سر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و سپس نفی کامل آن در غلظت کردند. لازم به تذکر است که مرعوب شدن در مقابل تأثیرات مخرب سیا-

در چین است که در این بی رونقی و وضع خراب به دنیای سرمایه قدم نهاده و باید شریک بدبختی - هایش باشد تا سهم در رونق و نیک بختیش! در چند ساله اخیر، کارشناسان مالی غسرب مرتباً راه حل های گوناگونی را برای عقلمندی کردن اثرات بحران عمق یابنده ارائه داده و بکار بسته اند، اما خود نیز بخوبی می دانند که تمام اینها موقتیت و امیراتوریشان در آستانه انفجار قرار دارد. در سال ۱۹۸۴ که سیر صسودی شتابنده ارزش دلار چشم همگان را خیره کرده بود، همین کارشناسان اعلام کردند "دلار در حال

صعود است که محکمتر بر زمین بخورد!" حق با آنها بود، دلار در حالی صعودی کرد که پشتوانه اش نه رونق سرمایه آمریکائی، بلکه با زبیهای اقتصادی و توافقات بین المللی بر زمینگی کسای و رکود آن سرمایه بود.

هدف اساسی تمامی این طرح ها عبارت است از جلوگیری از ریزش ساختمان امپراتوری قبل از درگیر شدن در جنگ جهانی سوم و روشن است که با وجود چارچوب فعلی سیاسی و اقتصادی جهانی هیچیک از این حرکات اقتصادی، هیچکدام از طرح های عقلانی کردن اثرات بحران قادر به

ست خارجی چین در دهه ۷۰ و تئوری "سه جهان" رویزیونیست های چینی که خوراک تبلیغاتی سوسیال امپریالیسم شوروی، رویزیونیست های دکماتیک آلبانی و تروتسکیست-مارا فرام ساخته بود، پستوانه این انفعال مرکب را گشت.

* * *

برای سندیت بخشیدن به اظهاراتی که از سوی سخنگویان یا وابستگان حزب در محافل غیر رسمی یا جلسات رسمی در ضدیت با اندیشه مائوتسه دون مطرح می گردد ما خود را ناچار به زیر و رو کردن مدارک کتبی حزب دیدیم و طبیعی بود که از "برنامه حزب" آغاز کنیم، اما در آنجا چیزی که دوجمله نادقیق چیزی نیافتیم:

"در چین نیز با تسلط قطعی رویزیونیسم بر حزب کمونیست این کشور، طبقه کارگر بطور کامل از قدرت سیاسی بیرون رانده شده و قدرت بورژوازی و نظام سرمایه - داری در آن تحکیم یافته است. امروزه چین به اردوگاه امپریالیستی جهان تعلق دارد و بر چندار نقطه اتکاء رویزیونیسم "سه جهانی" و در کنار امپریالیسم آمریکا عمدتاً مدافع عربان ترین اشکال ارتجاع بورژوازی است." - تا کیدات از حقیقت -

"تسلط قطعی رویزیونیسم بر حزب کمونیست" از کی و چگونه؟ "بیرون رانده شدن طبقه کارگر بطور کامل از قدرت سیاسی" از چه طریقی؟ این طبقه کارگر توسط چه کسانی نمایندگی می شد؟ توسط چه جریانی؟ اینها سئوالاتی هستند که بی پاسخ مانده اند و بر نامه یک حزب "کمونیستی" این چنین به واقعه ای عظیم در تاریخ مبارزه طبقاتی که شکستی بس گران و تلخ برای پرولتاریا بود، شکستی که از دست رفتن حاکمیت پرولتاریا در یک کشور یک میلیاردی را موجب شد، می پردازد (و در واقع امر نمی پردازد). پرداختن به این واقعه نه فقط از آن جهت مهم است که باید حکام نوین چین بمثابه دشمنان پرولتاریا افشاگرند، بلکه مهمتر آنکه، پرولتاریا بدون جمع بندی از شکست های پیروزی هایش و از این رهگذر، تعمیق و تکامل علمش مرکز می - تواند مبارزه اش را بدرستی به پیش راند.

بعد از گذشت دو سال و نیم از انتشار "برنامه حزب"، نویسندگان نشریه کمونیست (شماره ۱۳ - ۲۰ مهر ۶۲) در ستون "پاسخ به نامه ها" خود را ملزم به پاسخگویی به سئوال یکی از رفقای شان در مورد "مکتب مائوتسینگ" ندیده اند و با مقصد سندیت بخشیدن به بحث خود از این پاسخ کتبی سودمی جوئیم *

پاسخ دهنده به نامه مورد بحث در باب مائوتسینگ، صحبت را از توضیح ریشه تار - یخی واژه مائوتسینگ آغاز کرده می نویسد:

"تاکنون مائوتسینگ نامی بوده که جریانات طرفدار حزب کمونیست شوروی به مبانی ایدئولوژیک و سیاسی احزاب و جریانات طرفدار حزب کمونیست چین داده بودند."

از همین آغاز بوی تند انحلال طلعی به مشام می خورد و "کمونیست" میانه ایستادن خود را اعلام می دارد. در پس این جمله، "کمونیست" تلاش می کند ریشه طبقاتی جدال بین المللی بین رویزیونیست های جهان تحت رهبری بورژوازی تازه با قدرت رسیده شوروی و کمونیست های جهان تحت رهبری مائودا و اوخر دهه ۱۹۵۰ و آغاز دهه ۶۰ را بسط و اختلافات میان دو حزب تغزل دهد تا بدون دغدغه خاطر در میانه بایستد. گوئی اصلاً معلوم نیست دعوا بر سر چه بوده؟ و در تاریخ هم سندی درباره مضمون این جدال بین - المللی پرولتاریا و بورژوازی برجای نمانده است! گوئی که چیزهایی بنام تزه های "مسالمت آمیز" و "عموم خلقی" خروشچف و شرکاء و نیز در تاریخی کمونیست ها علیه آنها بگوش اینان نخورده است. بهتر است حزب جواب دهد که آیا ماهیت اختلافات میان مائوتسینگ ها و حزب "کمونیست" شوروی، یو پولیستی (رویزیونیستی) بوده یا کمونیستی و خود این حزب در کجا ایستاده است؟

حکم "پاسخ... در مورد واژه مائوتسینگ، چشم پوشی عامدانه از واقعیت دیگری را نیز در خود نهفته دارد. این فقط جریانات طرفدار حزب رویزیونیست شوروی نبودند که کمونیست های انقلابی را با نفرت مائوتسینگ می خواندند، بلکه جریانات مختلف

تحت سلطه به حل تضادهای پیش پایش برخیزد. امامت شوروی نیز با گرفتن چند محدودۀ جغرافیائی حل نشده و خواهد شد. سرمایه امیریا - لیستی روس امکان گسترش و انباشت سود آور را بدست نخواهد آورد مگر آنکه ساختار کنونی جهان بهم خورده و دوباره با در نظر گرفتن جایگاه بلوک شرق معین گردد. واضح است که شورویها نیز مانند رقبای خویش بدنبال کسب سرکردگی در ساختار آتی هستند و سیاست جنگی خود را برای رسیدن به چنین هدفی معین ساخته اند.

بحران بحرانی انباشت است و علت آن تنگ بودن چارچوب فعلی ساختار و مناسبات اقتصادی - سیاسی جهان امپریالیستی است. این بحران و این تضاد برای هر دو بلوک مالی بطور یکسان وجود دارد، هر دو نیازمند برهم زدن ایسین چارچوب و شالوده ریزی نوین از طریق تجدید تقسیم جهانند. و جنگ امپریالیستی، آلترناتیو دو بلوک برای بیرون رفتن از این بحران و بن بست می باشد.

* * *

نه تنها تحلیل علمی از موقعیت سرمایه مالی بلکه مشاهده دقیق حوادث جاری جهان نیست - دلالت بر روند رشدیابنده بسوی جنگ جهانی دارد.

وقتی تفنگداران دریائی آمریکا در جزیره گرنادا پیاده می شوند و با قلدری مقاومت نیروهای مسلح این کشور را در هم شکسته و حاکمیت امیر - یالیس یانگی را با زور اسلحه و تجاوز آشکار در آن گوشه از جهان برقرار می کنند، صرفاً ناشی از قلدرمنشی و تجاوزگری معمول امپریالیستی نیست.

با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیائی - سیاسی گرنادا، آخرین تغییر و تحولات در قدرت سیاسی آن، اهمیت کل منطقه دریای کارائیب، و آبراه های مجاور آمریکای لاتین، مناسبات دولت سرنگون شده با بلوک شرق و اهداف تبلیغاتی و جوسازی های دولت آمریکا و رسانه - های گروهی غرب، جایگاه این اقدام در چارچوب سیاست تدارک جنگی غرب کاملاً روشن می - شود.

یا وقایعی نظیر به تو رفتادن زیر دریائی روس هادر آبهای سوئد و به زمین خوردن موشک زمین به زمین آنها - البته فعلاً بدون کلاهک هسته ای - در فنلاند، نشانه هایی از اشتباهات غیر عامدانه نبوده بلکه تمرین و مانور تجسی دریائی یا آزمایش بر دوشکی بعنوان جزئی از تدارک نظامی بلوک شرق را نمایان می سازند این وقایع و صدها واقعه دیگر که با فسر -

رسیدن سالهای ۱۹۸۰ رخ دادند (اشغال افغانستان از جانب شوروی، تحریم دو المپیک از سوی دو ابر قدرت، توقف تبادلات فرهنگی، حملات آشکار بی سابقه به یکدیگر، استقرار موشک های گوناگون دو بلوک در نقاط حساس اروپا، مشکوک اعلام شدن قراردادها با ناتو از جانب ریگان، در هم شکسته شدن چارچوب تمام قراردادهای تسلیحاتی بین شرق و غرب...)، ناشی از جنگ افروزیها چون قدرت یک رئیس دولت، یک جناح حاکم و یا حداکثر یک کشور معین، بلکه محصول بحران عمیق امپریالیستی و نیاز سرمایه به برافروختن

و سایر کشورهای بلوک شرق در پایان جنگ دوم جایگاه و نقش معینی در ساختار امپریالیستی نیافتند. پس از سرنگونی سوسیالیسم توسط بورژوازی نوخاسته شوروی که تازه با عرصه جهان سرمایه - داری گذارده بود ابتدا کوشید از طریق باجدهی به غرب، بشکل تزه های "مسالمت آمیز" خروشچف در یک دوران، و اتخاذ سیاست تهاجمی در دوره دیگر (از دوران حاکمیت برژنف به بعد) به جنگ آوردن بخشی از مناطق نفوذ رقیب از طریق نفوذ بر برخی جنبش های آزادیبخش (که بقدرت دست یافتند) و طبقه حاکم بعضی کشورهای

کشودن راه لوله مسدود انباشت نیست، هر چند اینجا و آنجا بهبودهای محدود و موقتی را نیز با عاقت کرد.

سوسیال امپریالیستهای شوروی و امارشان نیز اگر چه معضلات ویژه خود را دارند، ولی بسر مبنای همان تضادهای ذاتی سیستم امپریالیستی بسوی جنگ رانده می شوند. فی المثل، حیطة نفوذ سرمایه شوروی شدیداً محدود است: آنها از آغاز دهه ۱۹۶۰ بود که کوشیدند برای خود با فاشا ر در این ساختار جای باز کنند. از آنجائیکه اتحاد شوروی سوسیالیستی بوده، طبیعاً این کشور

يك جنگ جهانی است. این چگونگی حرکت متقابل سرمایه های مجزا و در عین حال مرتبط بهم در عرصه بین المللی است که نحوه حرکات سیاسی و نظامی و استراتژی کلی قدرت های امپریالیستی را تعیین می کند. صفت مشخصه دوره تدارک جنگ آن است که اساس سیاست های اقتصادی و نظامی، مضمون فعالیت های دیپلماتیک و زمینه تبلیغات امپریالیستهای رقیب بر خود مبرختمت به جنگ را حمل می کنند. برای مثال سیاست بانک های آمریکائی در قیاسال کشورهای آمریکائی لاتین را در نظر بگیرید: منافع استراتژیک بلوک غرب در آن است که این بانک ها به پرداخت وام ها می کنند که ممکن است حجم عظیمی از آن هیچگاه بازپرداخت نشود، ادامه دهند. عین همین مطلب در مورد "کمک های برادرانه" شوروی به کشورهای ورشکسته ای نظیر اتیوپی و آنکولا یا کوبا صادق است: شوروی در واقع خرج نگهداری پایگاه های نظامی خویش را در نقاط حساس می پردازد.

در چارچوب همین سیاست تدارک جنگی، صفت مشخصه "نشست های صلح" در دوره ماقبل جنگ نیز آن است که هرگونه توهمی در مورد امکان صلح را در افغان از بین برده و تدارک جنگ را رسماً اعلام کنند. ملاقات ریگان و گورباچف در اواخر آبانماه امسال در ژنو بهترین نمونه چنین سیاستی است:

مذتبا بود که خبرگزاری های جهان خبر از دیدار سران دو ابر قدرت در ژنو می دادند و زیرکانه با هم جلوه دادن این ملاقات و نتایج احتمالی آن سعی داشتند مردم جهان را نسبت به این واقعه حساس گردانند. تا بالاخره روز موعود فرارسید و در میان آشوب و هوجبگری، رؤسای دو باند گانگستر ملاقات کردند، دست یکدیگر را فشردند، بهم لبخند زدند و به اتفاق مذاکره رفتند و در را بستند... و بالا بخت بیرون آمدند، و این "توافق تاریخی" را اعلام کردند: "ما به این توافق نظر رسیدیم که در هیچ زمینه اساسی با یکدیگر توافق نداریم" ابدون شك نتیجه دیدار ژنوم همچون سطل آب یخی بر سر سازه لوحانی که به تصمیمات و توافقات دو ابر قدرت جهت نجات بشریت دل بسته اند، خالی شد.

فرق این ملاقات با نشست های قبلی سران دو بلوک آن بوده که عدم محدودیت همیشگی در مسابقه تسلیحاتی و انباشت سلاح های مرکب را اینبار رسماً اعلام کردند، اینبار نیازشان در رک گوئی بود. قبلاً "نیز هرگز چنین محدودیتی وجود داشت و تمام مذاکرات محدود کردن سلاح های هسته ای (مشهور به سالت او) هیچ نبود مگر فریب و کلاهبرداری. آمریکا و شوروی چندین هزار بار بر سر کنترل تسلیحاتی با یکدیگر ملاقات کرده اند و حتی بر سر حذف یک سلاح هم به توافق نرسیده اند (مگر سلاح های از رده خارج شده و کهنه که بهر حال کنار گذاشته می شد) و در واقع، قراردادهای سالت توافقات متقابلی بودند برای مسابقه تسلیحاتی.

اینبار در عرصه ژنو، دو بلوک شرق و غرب برای تأثیر گذاری بر افکار عمومی جهان و نهایتاً فتح این افکار بسود سیاست استراتژیک خود،

ترتوسکیستی و شبه ترتوسکیستی هم بودند که تحت این لفظ و با همان شدت به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و دستاوردهای ساختمان سوسیالیسم شوروی زمان لنین و استالین و چین مائوتسه می کردند. در مکتب آمده که وقتی عمارت سربس فلك کشیده ای وجود دارد و آن را نمی بینی بدان که خیلی به آن نزدیک هستی! کسی دقت در موضع "کمونیست" پیرامون "دعوی طرفداران دوحزب کمونیست شوروی و چین" هم می تواند دریای این جریانات را بخوبی نمایان سازد. اما چرا حزب چین سکوت و چشم پوشی عامدانه ای را پیشه می کند؟

اگر چه حزب، خط خود را مبتابه چیزی متفاوت از خطوط انحرافی رایج در جنبش چپ ایران ارائه می دهد - و این ویژگی تمام انحلال طلبان است - اما هر کارگر آگاه و کمونیست انقلابی با کمی مطالعه و تفکر در تاریخ مبارزات پرولتاریای بین المللی علیه ایورتونیست های رنگارنگ و رفقای نیمه راه جنبش کارگری، به قلابی بودن این ادعایی خواهد برد. هر چه عمیقتر در خط "حزب کمونیست ایران" نظرمی کنیم کهنگی و پیوسیدگی آن بیشتر نمایان می شود.

حزب در ادامه "پاسخ... می نویسد: "رویزیونیسم پوپولیستی... آن نوع رویز-یونیسمی است که مائوتسه دون یکی از مشهورترین ارائه دهندگان و مدافعان آن است. می گوئیم یکی از مشهورترین چرا که شخص مائوتسه اولین و نه تنها کسی است که در طرح و تکامل این ایدئولوژی دهقانی در لفاظی عبارات شبه مارکسیستی نسیهم بوده اند. ما کاملاً" با این بخش آخر موافقیم. لنین اولین طراح این "ایدئولوژی دهقانی" بوده است. لنین اولین "فیلسوف دهقانی" بود که يك انقلاب پرولتری در کشوری که دهقانان جمعیت وسیعی از آن را تشکیل می دادند هدایت کرده، و موفق به برپا کردن اولین دولت پرولتری در جهان، و ساختمان سوسیالیسم در چین کشوری گشت. مائوتسه بعدی بود نویسنده-گان "کمونیست" که اولین و نه مشهورترین کسانی هستند که یکی از رهبران پرولتاریا را "ایدئولوگ دهقانی" می خوانند. کائوتسکی و بعد از او ترتوسکیست هان نیز این کار را کرده اند. وقتی بلشویک ها باقیام اکتبر در روسیه امپریالیستی - اما شدیداً "عقب مانده و فئودالی - بورژوازی را سرنگون کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را بر اساس اتحاد طبقه کارگر و دهقان مستقر نمودند، جریانات مختلفی از درون حزب بلشویک ضدیت با لنین و نظرات او مبنی بر امکان و لزوم حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم در یک کشور در غیاب انقلاب جهانی و نظرات لنین درباره جایگاه دهقانان در حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم، برخاستند. برخی از اینان قبل از پیروزی انقلاب اکتبر نیز با نظرات لنین مبنی بر لزوم ایجاد وحدت بین طبقه کارگر و دهقانان بیثابه پشتوانه لازم برای کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، به مخالفت برخاسته بودند. بسیاری از اینان پس از اکتبر همراه با سوسیال دمکرات های خاشن اروپا (کائوتسکی و امثالهم) آواز "سوسیالیستی نبودن" یا "سرمایه داری" و "دیکتاتوری دهقانی بودن" شوروی را سردادند. اینها خرده بورژواهایی بودند که در مقابل مشکلات عظیم هدایت سوسیالیستی یک کشور عقب مانده و مملو از دهقان مرعوب شده و از دیس کردن انقلاب جهانی سراسیمه گشته بودند: با جهانی که در آن برخی نقاط دارای طبقه کارگر وسیع است اما اوضاع انقلابی بندرت رخ می دهد، و برخی دیگر عکس دارای طبقه کارگر کم است اما مرتباً در حال هوای انقلابی بصری برده، چه باید کرد؟ آیا روسیه دهقانی در غیاب یک انقلاب جهانی چه باید کرد؟ در مقابل این سئوالات جریانات انحلال طلبی پاسیو غلاف کردند. لنین گفت می توان و باید دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کرد و به ساختمان سوسیالیسم پرداخت. راه حل لنین پس از پیروزی انقلاب، و در برخورد به مشکلات راه ساختمان سوسیالیسم در روسیه، جایگاه مهمی را به دهقانان به مثابه ذخیره عظیم پرولتاریا می داد. تره های لنین در برخورد به موانع مقابل پای سا-ختمان سوسیالیسم که متکی بر تحلیل علمی او از جامعه شوروی و اوضاع جهانی بود، احاطه عجیب انگیزش به دیالکتیک را آشکار می سازد. تلاش، جسارت و بی باکیش در دست و پنجه نرم کردن با مشکلات مسیری که پرولتاریا برای اولین بار در آن گام می گذاردنفس را در سینه حبس می کند. و عظمت لنین زمانی آشکارتر می شود که "رفقای

شما! هر دومی خواستند به مردم این مطلب را حقنه کنند که امپریالیستهای تعیین کننده سرنوشت بشریتند و همه چیز در چارچوب تصمیمات اربابان جهان حل و فصل می گردد و حل و فصلی به دهشتناکی یک جنگ امپریالیستی هسته ای!

* * *

افزایش دیوانه و اربودجه نظامی در سالهای اخیر، به اجراء در آوردن پروژه های نظامی و تعقیب بی وقفه مسابقه تسلیحاتی هسته ای و غیر هسته ای، اهمیت ویژه قائل شدن برای مناطقی

با هم دست و پنجه نرم کردند. دیدار ژنویسرای آن صورت نگرفت که به مردم دلخوشی امکان برقراری صلح را دهد، بلکه طرفین می خواستند در عین اعلام رسمی تدارک جنگ، صلح طلبی خود و جنگ طلبی طرف مقابل را به اثبات رسانند. ریگان و گورباچف کوشیدند چهره یک حامی قدرتمند صلح جهانی و آزادی را بنمایند. گذارده و حریف را جنگ امروز، متجاوز و آزادیکنش معرفی کنند، و از اینها مهمتر، نشان دهند که برای دفاع از "صلح" باید درگیر جنگ امپریالیستی

ضربه محور تلاش کنونی آنها بوده و معتقدند که عنصری با اهمیت در امر پیروزی در جنگ خواهد بود. در همین ارتباط، فضانقش مهمی را بسازی می کند. فعالیت های فضانوردی که همیشه از جانب امپریالیستهای مابنا به فعالیت های علمی جهت دست یافتن به نقاط ناشناخته کائنات قلمداد می شد، امروز دیگر علنا و رسماً "عرصه تدارکات مهم نظامی گشته و از ابتدای چینس بوده است. هنگامی که آمریکا سفینه "دیسکاوری" را با سروصدای مأموریت فضائی می فرستاد رسماً اعلام کرد که این مأموریتی نظامیست. و این اولین بار بود که یک قدرت امپریالیستی در مورد فعالیت های فضائی راستش را می گفت! (مأموریت "دیسکاوری" تشخیص تغییر در طول موج های ارتباطی شوروی و سنجش درجه آمادگی و امکان تعرض از جانب وی در تمامی لحظات است)

این فقط ساده لوحانند که تبلیغات دروغین امپریالیستهای مبنی بر اینکه این سلاح های مرکب را برای "دفاع از صلح و آزادی" است را باور می کنند. صلح و آزادی که هرگز وجود نداشته و با وجود امپریالیسم هرگز وجود نخواهد داشت. این ساده لوحانند که علت اقدامات دولت های امپریالیستی را جدا از نیاز سرمایه بررسی کرده و به قرقه کردن تبلیغات تحمیل کننده اربابان سرمایه مالی می پردازند. بدون در نظر گرفتن این نیاز، علت تولید و انباشت سلاح های هسته ای در پرده می ماند. امپریالیستهای مایل به مبارزه را از گردش خارج نمی کنند تا صلح و آزادی را تضمین نمایند. این کالاها (سلاح ها) باید در خدمت انبساط سرمایه متحقق گردند، ولی این تحقق نظیر سایر کالاها در بازارهای بین المللی انجام نخواهد گرفت. این کالاها به مریخی مام فروخته نخواهند شد و در جنگ ایران و عراق هم مورد استفاده قرار نخواهند گرفت. اینها با بریا کردن هولناک ترین جنایت تاریخ بشری در جنگ جهانی سوم تحقق خواهند یافت، مگر اینکه پرولتاریا با انقلاب و بنا به ساختن منشاء جنگ و بساورد آوردن ضرباتی مهلک بر آن، از جنگ جلوگیری کند. این درست است که امپریالیستهای مابنا

بر تسلیحاتشان می افزایند ولی هیبت که چنین کاری نیرومندان سازد، این تلاش دیوانه واری است برای نجات سیستم، وجه آشکار است ضعف سیستم، ضعف بی سابقه سیستم در این تلاش!

این قدرت تسلیحاتی چون آمیز فقط از جانب اشرار معینی بعنوان نقطه قوت و استحکام امپریالیستهای گرفته می شود و به افسانه قدرت "ابدی" آنها تبدیل می گردد: از جانب اشرار میانه ای که از قبیل نظم امپریالیستی به حقوقی ویژه (هر چند خرد و حقیر) دست یافته و حاضر نیستند دنیای حقیرشان را بخاطر "تخیلات" پرولتاریا خراب کنند و در اتحادیه پرولتاریا مستقلانه به صحنه تاریخ قدم گذارند. اما تکوین اوضاع با سیلی های بی دریبی، بسیاری از اینان را بیدار خواهد کرد.

این درست است که صف طولانی کلامک - های هسته ای آماده پرتاب و شمار عظیم جنگ - افزارهای سبک و سنگین در زرادخانه های امپری-

نیمه راه "تره ای پست و حقیرشان را در مقابل او علم می کنند: "بدون انقلاب جهانی نمی توان قدرت را نگاه داشت"، "دفعانان راضی توان در راه ساختمان سوسیالیسم بسیج و رهبری کرد"، "این سازش طبقاتی است... این ترهانه از افراطیون انتر-ناسیونالیسم" و "پرولتاریسم" آنها بلکه از بیونی و عجزشان ناشی می شد. بقول لنین بحراً مشکلات برخی را آبدیده می کند و کمربندی دیگر را شکسته و افکارشان را پارس می کند. این مخالفین لنین آن دسته از انحلال طلبان و رفیقان نیمه راه صغوف طبقه کارگر بودند که فشار مشکلات پس از اکتبر افکارشان را معوج ساخت.

تره ای لنین در مورد دفعانان مابنا به ارتش ذخیره پرولتاریا در راه بانجام رساندن انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی متعلق به سالها پیش از انقلاب بود: "... ما هر تلاشی برای کمک به تمام دفعانان برای رساندن انقلاب دمکراتیک خواهیم کرد تا بدین ترتیب برای ما حزب پرولتاریا، گذر هر چه سریعتر به وظیفه جدید و عالیتر - یعنی انقلاب سوسیالیستی - راحت شود!" و سالها بعد می گوید: "دیکتاتوری پرولتاریا، شکل خاصی از اتحادیه پرولتاریا، پیشاهنگ مردم کارکن، و افسارگوناگون غیر پرولتری کارکن (خرده بورژوازی، خرده مالکین، دفعانان، روشنفکران و غیره) یا اکثریت آنها می باشد. اتحادی است علیه سرمایه، برای سرنگونی کامل سرمایه - به برای سرکوب کامل مقاومت بورژوازی و سرکوب هر گونه تلاشی از جانب وی برای احیاشدن، اتحادی است برای برقراری و استحکام نهائی سوسیالیسم... اتحادی بیسن طبقاتی است که از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی متفاوتند." ۲

لنین در مقابل با نظر تروتسکی مبنی بر استقرار "حکومت کارگری" گفت: "آیا ما با تمایل به پریدن از روی انقلاب بورژوازمکراتیک ناکامل - که هنوز جنبش دفعانی را کهنه نکرده - به انقلاب سوسیالیستی، به خطر تسلیم در مقابل ذهنیگرایی نمی افتیم؟ من به این خطر درمی غلتیدم اگر از ترس از خیر، حکومت کارگری آری حرف می زدم. اما من چنین چیزی را نگفتم، حرف من چیز دیگری بود... من مطلقاً "تره هایم خود را در مقابل هر گونه پرشی از روی جنبش دفعانی، یا بطور کلی جنبش خرده بورژوازی (که هنوز روزهایش بسر نرسیده) در مقابل هر گونه بازی با "کسب قدرت" توسط یک حکومت کارگری، در مقابل آوانتوریسم بلانکیستی در هر شکل و فرمی مصون داشته ام." ۳

پس از اکتبر کاتوستکی مرتد در مورد "دفعانی" بودن حکومت شوروی داد سخن می داد: "به موجب قانون اساسی شوروی دفعانان اکثریت اهالی را تشکیل می دهند که حق دارند در قانونگذاری و کشورداری شرکت ورزند. آنچه که بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا به مام معرفی می کنند هر آینه بطوریکه عمل می شود هر آینه اصولاً "یک طبقه واحدی" توانست دیکتاتوری را مستقیماً عملی سازد... دیکتاتوری دفعانان از کار در می آمد." کاتوستکی به بدله گوئی می افتد: "نتیجه می شود که کویایی در دستریسن راه اجرای سوسیالیسم زمانی است که این عمل به دفعانان واگذار شود." (گوئی حزب کمونیست ایران "است که از "پوپولیسم" ما توانست اقدام کند! لنین در پاسخ به ایس - ترهات بورژوازمابنا سؤالی اساسی را مطرح می کند: "پس کاتوستکی، بلشویک ها یعنی حزب پرولتاریا را متهم به آن می کند که دیکتاتوری و امر اجرای سوسیالیسم را به دفعانان خرده بورژوازمابنا واگذار نموده اند. بسیار خوب آقای کاتوستکی اولی بعقیده دانشوران شامنا سبات حزب پرولتاریا به دفعانان خرده بورژواچگونه می بایست باشد؟" ۴ این سؤالی است که باید مینا "از حزب کمونیست ایران" هم کرد!

سوسیال پاسیوهای ضد لنین که با سوسیال دمکرات های خائن انترناسیونال دوم در حمله به کشور شوراهامناوشده بودند، به تره ای خودعامیت بخشیده، و با لزوم و امکان انقلاب پرولتری و امکان ساختمان سوسیالیسم بر پایه اتحاد کارگران و دفعانان تحت رهبری طبقه کارگر در کشورهای عقب مانده به مخالفت برخاستند. چنین یکی از اهداف - های حملات اینان شد.

کمونیست های چینی بعد از ۲۰ سال مبارزه و متحمل شدن شکست های سخت و قربانیان فراوان که اکثر آنها "غلبه خطوط غیر پرولتری بر رهبری حزب در دوره هائسی معین به همراه آورده بود، سرانجام موفق شدند با متحد کردن اکثریت توده های دفعانی

نظامی - امنیتی طرف مقابل... همگی جوانبسی متفاوت از سیاست تدارک جنگی امپریالیستها در زمینه استراتژیک - نظامی می باشند.

آنچه امروز در این استراتژی جنگی بیش از هر چیز دیگر مورد توجه دوبلک می باشد، عبارت است از برتری یافتن در وارد آوردن ضربت اول. هر کدام از اینها بدنبال آن است که ضربه اول را بر سر سیستم حیاتی طرف مقابل (فرماندهی، ارتباطات و کنترل که مغز سیستم عصبی ارتش - های مدرن دوبلک می باشند) وارد کند. این -

از جهان که از لحاظ سوق الجیشی حیاتی محسوب می شوند، پایگاه سازی در این نقاط وسیع در حفظ دولت های وابسته این کشورها به هر قیمت، اجرای مانورهای رسمی متعدد در زمگاه های احتمالی و تمرین و آزمایش کارآئی نیروهای مسلح از طریق انجام عملیات زنده و واقعی جنگی، نظیر اشغال کرنا، تجاوز به افغانستان یا جمع آوری مین در دهانه دریای سرخ، بسط شبکه جاسوسی جهت زیر نظر گرفتن نیروهای دشمن و تغییرات در آرایش قوای حریف و همچنین اخلاص در سیستم

بالیستی برای چندبار نابود کردن جمعیت کنونی دنیا کافست، این درست است که امپریالیستهای شرق و غرب نیروی هزاران بار مخربتر از بسب فاجعه آفرین هیروشیما دارند، اما سیستم آنها نیز هزاران بار ضعیفتر شده و انرژی انقلابی در کارگران و ستمدیدگان جهان نیز هزاران بار بیشتر از گذشته و با آزاد ساختن این انرژی می توان و باید کار امپریالیسم را یکسر کرد. با انقلاب می توان و باید دستاوردی را که آماده فشار دادن تکه هاست قطع نمود.

کمونیستها مانند پاسیفیست هانیستند که در مقابل کوه جنگ افزارهای هسته ای و غیرهسته ای به زانو درآیند و چاره راد چشم فرو بستن بر اوضاع کنونی ببینند، بیاشعار "حفظ صلح موجود" (کدام صلح؟) را سر دهند و بالاخره در اوج تسلیم طلبی راه دفاع از یکی از دیولوک امپریالیستی و جنگیدن در جنگ امپریالیستهارا در پیش گیرند. برای کمونیستهای انقلابی روشن است که تنها در صورتی امپریالیستها قادر به جلب و سازماندهی توده هادر جنگ نخواهند شد که آنها در جانشی دیگر و بخاطر اهدافی دیگر جلب و سازماندهی شده باشند، و تنها در این صورت است که دستانی دیگر گره گشای تضادهای آنها خواهند بود - دستانی پرولتاریای بین المللی در اتحاد با خلقهای ستم دیده جهان و با اهداف آینده ای که عاری از جنایات هولناک امپریالیستی باشد: کمونیسم.

* * *

در نقطه جوش تضادهای حاد سیستم سرمایه مالی، فرصت های عظیمی برای انقلاب کردن پدید خواهند آمد. فرصت هایی که اوضاع انقلابی ایران در سال ۵۷ و اوضاع انقلابی موجود در آفریقای جنوبی در مقابل آن ناچیز جلوه خواهند کرد. با پرولتاریای کشورهای مختلف از این فرصت سودجسته و با سرنگون کردن نظام ستم و استثمار در بسیاری از نقاط مهم جهان جلوی جنگ امپریالیستی را خواهند گرفت یا جنگ که اوج بحران نظام امپریالیستی است به انقلابات پرولتری عظیمی پا خواهد داد. اما اگر بهر تدبیری پرولتاریا نتواند از این فرصت های تاریخی بهره گیرد، امپریالیسم بازم فرصت خواهد یافت، تا از طریق تصفیه خونین سرمایه، دوباره جهان را تحت مناسبات استثمارگرانه خویش سازمان داده و برای مدت طولانی تری به حاکمیت خونبار خود بر جهان ادامه دهد. و این خود از جنگ جهانی سوم وحشتناکتر خواهد بود.

آدرس پستی ما:

S.U.I.C
BOX 50079
40052 GÖTEBORG
SWEDEN

کمکهای مالی خود را برای ما به
آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

تحت رهبری طبقه کارگر و حزبش، انقلاب را از مراحل مختلف و پیچیده عبور داده و به پیروزی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق برسانند. انقلاب چین که اثبات دوباره صحت تئزهای لنین بودنی توانست از همان آغاز مورد حمله گرایش سوسیال پاسیوها قرار نگیرد. این هابها منطبق قبلی، انقلاب چین راهقانی و محکوم به پیومدن راه سرمایه داری خواندند.

پیروزی انقلاب چین، پیروزی همان سیاستی بود که "کمونیست" آنرا "رویزونیسم پوپولیستی" می نامد، همان پیروزی که محور هزاران سال بردگی میلیون ها تن از بشریت ستم دیده را در چین به همراه داشت و کل نظام بندگی جهان را دچار تکان مائی مهیسا ساخت، همان پیروزی که پرچم سرخ پرولتاریای بین المللی را بر قلمرو وسیعی از جهان به اهتزاز درآورد. پرولتاریای چین تحت رهبری حزبش با فاصله هفت سال از پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، مالکیت سوسیالیستی را تقریباً در تمام رشته های صنعت، کشاورزی و همچنین صنایع دستی و تجارت مستقر ساخت. آه که "رویزونیسم" چه قدر تسند و متعالی است! ۴۵۰ میلیون نفر تحت نظامی کهن و پوسیده عقب مانده و تحت سلطه امپریالیسم، ۴۵۰ میلیون اسیر ایده ها و افکار فئودالی، یک چهارم جمعیت جهان، با توفان انقلابی تمام جامعه را زیر و رو کردند.

یک طبقه و فقط یک طبقه آنها تحت رهبری حزب کمونیست قادر است میلیونها انسان تحت ستم را در چنین تحول انقلابی عظیمی رهبری کند. تحولی که نه تنها چین بلکه جهان را بلرزده درآورد. و با فاصله هفت سال پس از کسب قدرت سیاسی در چنان جامعه پیچیده و ناموزنی، مالکیت سوسیالیستی را مستقر ساخت. علت آنکه حزب کمونیست موفق شد در عرض هفت سال پس از کسب قدرت سیاسی مالکیت سوسیالیستی را عمدتاً برقرار سازد معجزه نبوده، واقعیت آن است که حزب "پوپولیست" چین پایه های گذار به سوسیالیسم را در همان سال های دراز جنگ خلق در مناطق سرخ گذارده بود و از همان زمان، حتی وقتی در دورافتاده ترین ده کوره چین قدرت را کسب می کردند، توده ها را در برهم زدن مناسبات تولیدی و اجتماعی قدیم و گت آزاده های کهن رهبری کرده و جامعه نو را در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن برقرار می ساختند و بدین ترتیب جامعه نوین را در مقابل توده های زحمتکش روستائی نقاط تحت سلطه دشمن نیز تصویر کرده، امواج انقلاب را با قدرتمندی بمراتب بیشتر از گذشته به نقاط غیر انقلابی می فرستادند. در مناطق پانگامی سرخ توده ها را با نظام انتقال بی جدید آشنا کرده و آنها را بر این مینا و برای اداره آن آموزش می دادند. توده زحمتکش روستائی در عمل تفاوت جامعه انقلابی نو و جامعه ارتجاعی قدیم را می دید و در مناطق آزاد شده تحت رهبری پرولتاریا به ساختمان اقتصادی، سیاسی، دولتی، دمکراتیک، نوین می پرداخت. پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست در عین برقراری دمکراسی نوین به پرورش عناصر سوسیالیستی همت می گماشت - عناصری نظیر اقتصاد کثیراتپوی زحمتکشان... بدون شك، بدون تحلیل علمی از جامعه چین و بر مبنای آن بر خوردهای کتیک مائریالیستی به دهقانان، پرولتاریا هرگز نمی توانست به استقرار دیکتاتوریش نائل آید. و ما توسط اسرار در این مورد اعلام موضع کرده، خطوط اپورتو - نیستی راست و "چپ" را افشاء و طرد نمود. مائودر "بررسی جنبش دهقانی حونان" اعلام کرد: دهقانان، تمام احزاب انقلابی، تمام رفقای انقلابی را در بوته آزمایش قرار خواهد داد و برای ما نور روشن بود چرا! اومکرا "تأکید می کرد که برای رسیدن به سوسیالیسم باید از روی نقش فئودال هار شد، باید مناسبات تولیدی فئودالی و امپریالیستی را نابود کرد و جامعه دمکراتیک نوین را برقرار نمود. و برای این امر دهقانان نیروی حیاتی هستند. اما می مؤکدمی شد که "امریا جادچین جمهوری تنها تحت رهبری پرولتاریا امکان است کاملاً انجام یابد."

"انقلاب دمکراتیک بمنزله تدارک ضرور برای انقلاب سوسیالیستی است. و انقلاب سوسیالیستی بطور اجتناب ناپذیر دنباله انقلاب دمکراتیک است. هدف نهائی همه کمونیست ها عبارت از این است که با تمام قوا برای تحقق کامل جامعه سوسیالیستی و جامعه کمونیستی مبارزه کنند... غیر از حزب کمونیست چین، هیچ حزب سیاسی دیگری (نه احزاب بورژوازی و نه خرده بورژوازی) قادر نیست که این دو انقلاب بزرگ یعنی انقلاب دمکراتیک چین و انقلاب سوسیالیستی چین را رهبری کند و آنها را به پایان برساند... این وظیفه پرافتخار و در عین حال فوق العاده دشوار، بدون یک حزب کمونیست بلشویکی شده چین که تمام کشور را در بر گرفته و خصلتی توده ای داشته و از نظر ایدئولوژیکی سیاسی سازمانی کاملاً استحکام یافته باشد، انجام این وظیفه امکان ناپذیر است. به همین جهت وظیفه هر کمونیست است که فعالانه در ساختمان چنین حزب کمونیستی شرکت کند." ۵

بقیه در صفحه ۱۴

در دهمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست انقلابی - آمریکا -، گزیده ای از سخنان رفیق باب آواکیان صدر کمیته مرکزی آن حزب را که از کتاب "گلوه ها" استخراج شده، تقدیمتان می داریم.

باب آواکیان

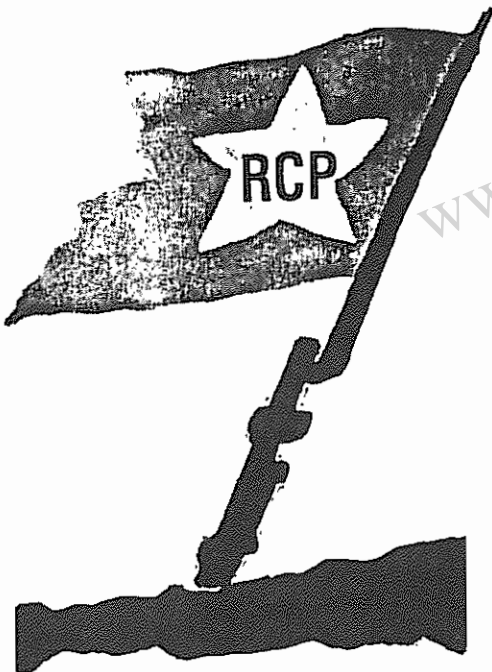
حزب کمونیست انقلابی - آمریکا -، حزب مبارزه است. حزب بردگانی است که عزم کرده اندیکربریده نباشند. حزب ماعبارت است از کارکنان و رهبران متشکل طبقه ما، برای اینکه وی را در این نبرد تاریخی، در مأموریت تاریخی یعنی پیشبرد جامعه بشری به يك مرحله "کامل" نوبین، و در خاتمه بخشیدن بر بردگی مزدوری و تمام نارواشی ها و نکبت سیستم سرمایه داری هدایت کنده برای پایان بخشیدن به استثمار و نابود کردن تمامی علف های مرز و ریشه های استثمار، آسانان که دیگر هرگز نرویند.

و با رهبری حزب ما، حزب طبقه ما، و به همراه صد هایلینون نغرا از اعضاء طبقه ما در سراسر جهان، هیچ چیز نمی تواند ما را از این کار بازدارد. ما، خود و تمام بشریت را رها خواهیم کرد.

از انقلاب

زمانیکه این جانور هیولا مانده که چنگال هایش را در سراسر جهان فرو برده و خون میلیون ها انسان را مکیده و زندگیشان را فرومی پاشد، بالاخره بزیر کشیده شود. زمانی که این جانور به همراه پرچم قرمز و سفید و آبی که در خون چلانده شده متلاشی گردد و بجای آن يك منطقه پایگاهی انقلابی نشیند، منطقه ای که بر فراز آن پرچم سرخ در اهتزاز باشد و مردم جهان را به اتحاد با ما برای پیشبرد انقلاب در سراسر جهان دعوت کند. وقتی که آترو فرارسد، صد هایلینون انسان به خیابانها خواهند ریخت تاجش بگیرند، آسانان که مردم ستم دیده جشن می گیرند. یعنی با عزم و اراده برای پیشبرد مبارزه، یکسره کردن کار این سیستم بطور کلی، و دفن آن برای همیشه اما در این کشور نه تنها فرصت و مسئولیت جنگیدن برای رهائی خود و آزاد کردن خویش از یوغ این استثمار و ستم و تحقیر را داریم، بلکه بسا مردم تحت ستم و استثمار جهان متحد شده و برای هدفی که میلیون ها برای آن تلاش میکنند و روز بروز نسبت به آن آگاهتر می شوند، باید بجنگیم: هدف سوسیالیسم و نهایتاً "کمونیسم" برای آزاد کردن تمام بشریت و تکامل جهان به يك مرحله "کامل" نوبین. - ۱۹۸۴ -

سخن می گوید



دیرپاترین و مهمترین محصول جنبش سالهای ۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ در ایالات متحده آمریکا عبارت بود از تشکیل يك حزب پیشاهنگ اصیل مارکسیست - لنینیست. بدلیل آنکه این حزب بطور عمیق علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماو را فهمید، بدلیل آنکه این حزب برای يك برنامه سیاسی و درک ایدئولوژیک و بینش صحیح جنگیده، نه تنها قادر به ادامه حیات شد بلکه توانست بنسبانه نیروی انقلابی تقویت گشته و آبدیده شود.

این حزب ما است، حزب کمونیست انقلابی - آمریکا - که در سال ۱۹۷۵ تشکیل شد اما درخیزش های انقلابی سالهای ۱۹۶۰ و اوایل سالهای ۱۹۷۰ (نه تنها در این کشور بلکه در سراسر جهان) ریشه دارد.

خیلی ها باور ندارند که انقلاب در این کشور (آمریکا) امکان پذیر است. پس بگذارید يك چیز را بگویم: کسانی که این کشور را اداره می کنند باور دارند!

نوعی از آزادی که در این کشور به شاعظمی کنند و هرگز آن را از شما سلب نخواهند کرد، و فی الواقع شما را به گرفتنش تشویق هم می کنند - خصوصاً اگر یکی از توده های تحت ستم باشید - عبارت از آن است که دهانتان را باز کنید، لبهایتان را بجنبانید، اما کلمات آنکس را که بر شما ستم وارد می کند بر زبان جاری سازید. این آزادی را تا وقتی که زنده اید این طبقه حاکم به شما خواهد داد تا دهانتان را باز کنید و مانند يك احق، طوطی وار دروغ هایشان را تکرار نکنید. آنها هرگز این آزادی را سلب نخواهند کرد. و بدبختانه امروز بسیاری از مردم کماکان به ترمین آن مشغولند. - ۱۹۸۰ -

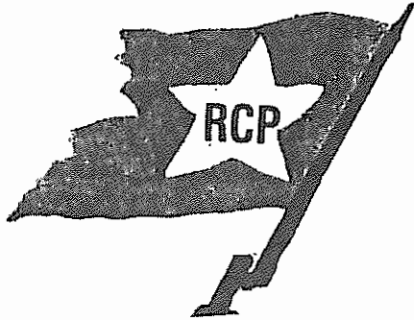
ما فقط در مورد اسلحه صحبت نمی کنیم. ما در مورد تربیت مردم صحبت می کنیم، به روشی که آگاهانه بچنگند و با آنچنان دلآوری بچنگند که ارتش امپریالیستی را هیچگاه توان چنین نبردی نباشد، آنگونه که در هند و چین ثابت شد. چرا که ما آگاهانه برای زمانی می جنگیم که بتوانیم نقطه پایانی بر خونریزی بگذاریم. این خواست ماست، این هدف ماست، و این چیزی است که ما در آینده به آن دست خواهیم یافت. بعد از آنکه ما این سیستم امپریالیسم و هرگونه استثمار را دفن کردیم، به همراه سلاح هایمان را نیز دفن خواهیم کرد، اما نه حتی یکروز پیش از آن.

خلق افکار عمومی برای انقلاب صرفاً "نبرد ایده ها" نیست - اگرچه این راه دربر دارد - اما آنکه آن، و حلقه کلیدی آن، عبارت است از افشاکری، افشاکری نافذ و همه جانبه از خصایل و ماهیت این سیستم گریه و محکوم به مرگ، از طبقه ای که بر آن حکم می راند و از تمام طبقات، اقشار و گروه های جامعه، نه فقط در این کشور بلکه بطور کلی در سراسر جهان. هم از آنهایی که دشمنان هستند و هم از آنهایی که متحدان (یا حداقل متحدان احتمالی) پرولتاریا هستند. زندگی، خود منبع پایان نیافتنی چنین افشاکری هائی است. - ۱۹۸۱ -

بار دیگر به اتهام هواخواهان سرمایه داری که به کمونیستها با ظواهر علنی نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا حمله می کنند پاسخ می دهیم: بهتر است ما باشیم تا شما - دیکتاتور ی پرولتاریا بسیار بهتر، بینهایت بهتر از دیکتاتوری بورژوازیست.

هنگامیکه مائو این حقیقت اساسی که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید، را فرموله می کرده، به همان میزان بروی این اصل تعیین کننده که: "حزب باید براساس حاکمیت کند و مرکز نباید اجازه داد که اسلحه برحزب حکومت نماید"، نیز تأکید ورزید.

- ۱۹۸۵ -



یکی از خدمات بزرگ مائوتسه دون به متدولوژی و استراتژی انقلاب پرولتاریائی عبارت بود از سیستماتیزه کردن خط توده ای. مائوتساید کرد که انقلاب فقط توسط توده های انقلابی می تواند بر سر سده توسط پیشاهنگ انقلابی، و برای اینکه نیروی پیشاهنگ بتواند توده ها را در انقلاب رهبری کند همچنین باید از توده های پیاموزد و درک روشنی از ایده ها و احساسات آنها داشته باشد. اما چگونه کسی می تواند ادعا کند که مائو از این ایده یک نسخه دنباله روی از توده ها و فهم خود بخودی آنان را مدنظر داشت؟ ایده های توده ها را بگیرد و با یکار بستن علم مارکسیسم - لنینیسم آنچه را که در ایده های آنان درست است فشرده کنید، سیستماتیزه کنید، و سنتز عالیتری از این حقایق نا کامل، و شناخت پراکنده که می توان بطور خود بخودی کسب کرده، ارائه دهید، و این سنتز را در قالب خط و سیاست ما به توده ها بازگردانید، و توده ها را برای بدست گرفتن این خط و سیاست هاجلب کنید و بسا توده ها در بعمل در آوردنش متحد شوید - این است سلاح خط توده ای، آنگونه که مائو حادای کرد و آن را ایجاد داشت.

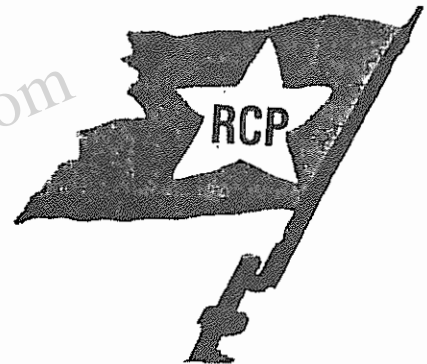
اهمیت عظیم موضع چپان چین و چان چون چپاشو در این نیست که آنها اولین قهرمانان و جانبازان پرولتاریا و توده های ستم دیده تاریخ بوده اند که در برابر اتهام و شکنجه و مرگ ایستادگی نمودند. در واقع هزاران، بلکه میلیون ها نفر چنین ایستاده اند. ولی چپان چین و چان چون چپاشو رهبران پرولتاریای در قدرت بودند. و اینجاست اختلاف فاحش با اتحاد شوروی و قتیکه رویزیونیستها قدرت را بیش از بیست سال پیش گرفتند و سرمایه داری را از درون احیاء کردند و در آن زمان هیچیک از رهبران توده ها که پرچم پرولتاریای بین المللی را برافراشته و بهیچ قیمتی حاضر به دست کشیدن از آن نباشند.

- ۱۹۸۱ -

خروش جف کوشید با قطع تمام کمک های اقتصادی، چین را خفه کند. او به چینی ها گفت شما از گرسنگی خواهید مرد، خواهید دید که بدون پدر بزرگ بهیچ کجا نخواهید رسید. مائو در جواب گفت شما می توانید کمکتان را بر دارید و در ماتحت خود فرو کنید، چون خواهیم دید که چه کسی به پیش رفته و سوسیالیسم را می سازد و بپرف کومونیسم پیشروی می کند، خواهیم دید قدرت واقعی چیست و سنگر آهنین واقعی کدام است - شما ماشین های قراضه کوچکتان یا توده های خلق که طی مبارزات عظیم خود جهان را تغییر می دهند.

- ۱۹۷۹ -

اتحاد شوروی کماکان پوشی سوسیالیستی دارد و از آن بمتابه یک تاکتیک عمده استفاده میکند تا خود را بعنوان "متحد طبیعی" مبارزات جهان سوم (و نقاط دیگر) علیه امپریالیسم آمریکا و متحدانش مطرح ساخته و از این مبارزات برای اهداف امپریالیستی خویش سود جوید. ولی اتحاد شوروی تنها پوشش سوسیالیستی ندارد بلکه نیروی مادی واقعی ای را نیز در تقابل با نیروی مادی قابل ملاحظه آمریکا داراست - و شوروی ها هر کجا که با منافعشان سازگار باشد، تسلیحات و کمک تکنیکی و امثالهم را در کمیت مکی و به چنان شیوه ای در دسترس قرار می دهند که دور نمای این "کمک" جذاب بوده و آنهاش را که برای طعمه بدام می آیند گرفتار کند.



مسئله زنان و این مسئله که آیا افراد بدنبال محو و نابودی کامل مناسبات اجتماعی و مالکیت موجود و ایدئولوژی منطبق بر آن که زنان را برده می کند... هستند یا نه، بطرق گوناگون و بخصوص برای مردان، سنگ محکی در میان خود ستم دیدگان نیز می باشد. این خط تمایزی است بین جنگیدن برای خاتمه بخشیدن به هر نوع ستم و استثمار - و تمسک تمایزات طبقاتی - یا جنگیدن برای بدست آوردن سهم خود در این میان.

- ۱۹۸۵ -

برخی افراد ما می گویند، "شاید مشب آتہ ایست بی خدا هستیم". این گفته را باید به دوشش کرد. اولاً، در مورد این واقعیت که مابی خدا هستیم باید بگویم که بله، هستیم. اما این واقعیت ما را از هیچکس دیگر متمایز نمی کند. همه بی خدا هستند چون که اصلاً "خداشی وجود ندارد! آنچه که کمونیستها را از دیگران متمایز می کند آن است که مابطور جدی این واقعیت را درک کرده ایم و فعالانه آتہ ایست هستیم (آتہ ایست: "آ" یعنی بدون و "تہ ایست" یعنی معتقد به خدا، بنابراین ما بدون اعتقاد به خدا هستیم).

اگر ما تمایل آتشین خلاص شدن از شتر تمامی این چیزها و دفن آنها را برای همیشه نداشته باشیم، حق نداریم خود را انقلابی بخوانیم و هرگز قادر نخواهیم بود کسی را در امر انقلاب رهبری کنیم. اما این روحیه به تنهایی قادر به انجام انقلاب نیست. این روحیه باید توسط تئوری انقلابی و متد علمی آبدیده شود تا قادر به دست و پنجه نرم کردن با پیچیدگی های راه انقلاب باشد و بتواند آن نیروئی را که بواقع قادر به انقلاب است به صفوف جلو پیش راند، یعنی توده های میلیونی مردم را.

- ۱۹۸۰ -

به انترناسیونالیسم نمی توان بمتابه چیزی درجه دوم یا تبعی یا چیزی که از پرولتاریای یک ملت به دیگران ارائه می شود، نگرست. انترناسیونالیسم پرولتری باید اساس و نقطه عزیمت برای پرولتاریای همه کشورها باشد.

آنچه را که هم اکنون ما می خواهیم و می باید فرآگیر سازیم، روحیه ای است که با قدرتمندی در جمله ای که مائو به هنگام انقلاب فرهنگی اعلام نموده، فشرده و متمرکز است: مارکسیسم حقایق بسیاری را در بر می گیرد، اما این حقایق را در یک جمله می توان خلاصه کرد: شورش علیه مرتجعین برحق است.

جنگ امپریالیستی،

افکار عمومی و

انقلاب

گوبلز زمانی گفته بود: "دروغ را باید آن چنان بزرگ گفت که همه باورش کنند"، اما این فقط بخشی از هنر موداید شولوزیک - تبلیغاتی امپریالیستهاست. در واقع، هنر مودکامل گوبلز و همکاران امروزی در رأس دستگاه های تبلیغی دولت های ارتجاعی و امپریالیستی به قرار زیر می باشد: "دروغ را باید بزرگ گفت، همیشه گفت، و از هر طریق ممکن به مغز توده مردم فرو کرد تا همه باورش کنند، تحت تأثیرش قرار گیرند، تحمیق شوند یا به رخت و انفعال دچار گردند".

شیوه ای است که از سوی ارتجاع و امپریالیسم جهانی، از جمهوری اسلامی خمینی گرفته تا دولت نژاد پرست آفریقای جنوبی، از ارتجاع حاکم در پرو تا ریزیزونیست ها و چین از ریگان تا چر تا کورباچف و یاروزلسکی دنبال می شود. بدون این کارشان پیش نمی رود و باید هم پیش نرود. اینها اگر مردمی را که هر روز با این ماشین جهنمی درگیر بوده و استخوانشان زیر چرخ دنده های آن خرد می شود، با تبلیغات مسموم شستشوی مغزی ندهند، سنگ روی سنگشان بند نخواهد شد. این یکی از بزرگترین نقطه ضعف هایشان و یکی از بزرگترین نقاط قوت ما در جدال برای سرنوشتی آنهاست. ما می توانیم با ارائه حقیقت و افشای بیرحمانه تمامی جوانب این سیستم در برابر کارگران و ستم دیدگان، افکار عمومی را در جهت انقلابی و منطبق با منافع توده ها شکل داده و مردم را به مبارزه انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیسم - تحت هر پوششی - برانگیزیم. این وظیفه ایست میرم و حیاتی که باید به آن بطور مستمر پاسخ گفت.

امروز گوبلزهای غرب و شرق - که تعداد -

شان هم کم نیست و بواقع در کارشان خبیره هستند - دستورالعملی را برای انطباق کارزار تبلیغاتی - ایدئولوژیک با سیاست تدارک جنگی خود تنظیم کرده اند که روش کلی آن بشرح زیر است:

* نیروهای فعال کشور خود را برای شرکت در جنگ آماده کنید.

* افکار عمومی خلق های کشورهای تحت سلطه خویش را بسوی پشتیبانی از بلوک جنگ همسان جهت دهید.

* این خلق ها را برای کشتن و کشته شدن در جنگ تجدید تقسیم جهان بسیج نمائید.

* مسموم شوونیستی - ناسیونالیستی و ریزیزو - نیستی - پاسپیونستی را اشاعه دهید تا شاید نیروهای انقلابی منفعل و منزوی با منحرف گردند این کارزار تبلیغاتی - ایدئولوژیک دقیقاً

برای چیست؟

آنها برای نجات نظامشان از بحران و تجدید تقسیم جهان می خواهند دست به هولناکترین جنایت تاریخ بشری - یعنی جنگ جهانی سوم - بزنند. و برای این جنگ، سرمایه داران و فرزندانشان بلکه از پابرهنگسان خواهند خواست که برایشان بجنگند.

پس باید تمام این کارزار ایدئولوژیک - تبلیغاتی را بیرحمانه افشاء کرد و هیچ نقطه تاریکی در آن نگذارد، باید با آماده کردن افغان توده های مردم به سازماندهی نیروهایشان و تدارک انقلاب در مقابل جنگ باری رساند، باید این کارزار را با ضد خود بدل ساخت.

غرب جهت جمع آوری سرباز تلاش دارد

به مردم خود بقبولاند که دفاع از منافع ملی - که در کشورهای امپریالیستی مساویست با منافع امپریالیستی - دفاع از چیز نیست که "بخودشان تعلق دارد". تبلیغات حول مسئله میهن و دفاع از آن، مسموم شوونیستی ارتجاعی ملی گرایانه را اشاعه می دهند تا "وحدت ملی" مطلوب امپریالیستها را تحقق بخشد. تبلیغ نظم و انضباط در مقابل بی بندوباری برای امپریالیستها ضروری شده است. نسل جوانی که بدست خود آنها و با خطر دورنگاه داشته شدن از سیاست و مبارزه انقلابی بدام مواد مخدر کشانده شده بود اینک به ورزش و تندرستی و مقابله با فساد فراخوانده می شود، کلیتاً بعنوان عامسبل وحدت بخش جامعه از طریق قیود و تحمیق مذهبی دوباره فعال می گردد، و همه اینها حول میهن بمشابه مسئله مرکزی و دفاع از میهن بعنوان وظیفه مرکزی.

این نخی است که همه اجزاء تبلیغات امپریالیستی را در کشورهایشان بهم متصل میکنند شوونیسم ابزار اصلی شستشوی مغزی جوانان است، دفاع از میهن موضوع اصلی مقالات، داستانها و فیلم هاست و نام کشورها، سمبل های ملی (امپریالیستی) تر جیع بند هر سرود و ترانه روز می گردد. از جنایتکاران جنگ دیگر رسماً بعنوان قهرمانان ملی نام می برند و قصابان جنگ ویتنام و عاملین اجرائی کشتار هیروشیما را مورد تجلیل قرار می دهند. پرچم های ملی در هر فرصتی به اهتزاز در می آیند و برتن پوش ها نقش می شوند، اینها همان پرچم هائی هستند که در صف اول ارتش های متجاوز استعمارگر رژه رفته و رنگ های گوناگونشان فقط برای آن است که در خون شسته شدنشان را پنهان دارد، این پرچم هائی است که از فراز معادن،

از نقطه نظر لنین و ماشو اهمیت مسئله دهقانی فقط از زاویه استقرار دیکتاتور پیرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم مطرح بود. قدری ملاحظه در سیر تحولات انقلاب روسیه و چین نشان می دهد که چگونه این رهبران پرولتاریا با سنتر تجاری که در طول سالها پراچیک انقلابی انباشته بودند به تزاوت و تئوری های راهگشایشان از جمله تزاوت مورد مسئله دهقانی و رابطه دیالکتیکی پرولتاریا با بنابه رهبر و دهقانان بمثابه ارتش ذخیره پرولتاریا دست یافتند. نقل گفته رفیق استالین در مقابل کسانی که لنینیسیم را تادرجه مسئله دهقانی تنزل می دادند و یاریزیونیست های سه جهانی که اندیشه ماشوتسه دون را بنابه منافع طبقاتیشان تحریف کرده و تابسطح اندیشه انقلاب دمکراتیک در کشور های تحت سلطه تنزل می دهند، در اینجا بجاست: "بدون شك لنین در مسئله دهقانیسی يك متخصص بود. بدون شك مسئله دهقانی بمثابه مسئله متفق پرولتاریا با زامیسی عظیمی برای پرولتاریا بر خوردار است و يك بخش از مسئله اساسی دیکتاتوری پرولتاریا ریا را تشکیل می دهد. اما آیا واضح نیست که اگر لنینیسیم با سؤال اساسی دیکتاتوری پرولتاریا روبرو نبوده، سؤال اشتقاقی متفق پرولتاریا، مسئله دهقانی، نیز پیش نمی آمد؟ آیا روشن نیست که اگر لنینیسیم با مسئله عملی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا روبرو نبوده، مسئله اتحاد با دهقانان نیز پیش نمی آمد؟

لنین يك رهبر ایدئولوژیک بزرگ پرولتاریائی بود... و فقط يك "فیلسوف دهقا- نی" آنگونه که نویسندگان ادبی خارجی او را تصویر می کنند، می بود - اگر به مسئله دهقانی نه بر مبنای تئوری و تاکتیک های دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه مستقل از آن، جدا از این مبنای برخورد می کرد. " ۶

ماشوتسه دون نیز خصلت انقلاب دمکراتیک نوین را علیرغم آنکه پرولتاریا در رهبریش قرار دارد، بورژوازی خوانده و بهیچوجه تغییرات و تحولات بورژوازی حاصله از این انقلاب (از جمله تحول در مالکیت ارضی) را بمعنای رسیدن به سوسیالیسم جا نمی زد و مهمتر از آن، تحکیم کردن انقلاب دمکراتیک نوین و در جازدن در آن را بر اساس بر با سرمایه داری می خواند. ماشو با آن دسته از کسانی که مخالف بسر انجام رساندن تحول سوسیالیستی در مالکیت صنایع و کشاورزی بودند به مقابله سخت برخاست و آنان را بورژوا - دمکرات هائی که ماسک سوسیالیسم زده اند، خواند. البته این بورژوا دمکرات ها تمایلشان را نه بصراحت بلکه در پوشش هائی مانند این که "بسراری گذر به سوسیالیسم هنوز به تحکیم بیشتر دستاوردهای انقلاب دمکراتیک نیاز است" و غیره، بیان می کردند. ماشو گفت: "تحکیم کردن دمکراسی نوین و برای همیشه به تحکیم آن ادامه دادن عبارت است از سرمایه داری. دمکراسی نوین يك انقلاب بورژوا - دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریاست. این انقلاب فقط ملاکان و بورژوازی کمپرات دور را هدف قرار می دهد و به بورژوازی ملی اصلا" برخورد نمی کند. تقسیم زمین و دادن آن به دهقانان عبارت است از تغییر مالکیت زمین های فئودال به مالکیت فردی دهقانان و کماکان در درون محدوده انقلاب بورژوازی می ماند. تقسیم زمین اصلا چیز قابل توجهی نیست - مك آرتور هم در ژاپن اینکار را انجام داد. ناپلئون هم زمین تقسیم کرد. رفرم ارضی نمی تواند سرمایه داری را محو کند و نمی تواند به سوسیالیسم منتهی شود. " ۷

تاریخ حزب کمونیست چین ملو از مبارزه حاد و خط - یکی پرولتری و یکی بورژوازی - بر سر رفردم از پیشرفت بسوی سوسیالیسم است و یکدوره از درخشانترین و حادترین مبارزات در چین که طی آن پرولتاریا با بر حمانه دیکتاتوری خود را اعمال کرد در گذران انقلاب دمکراتیک به سوسیالیستی بود. ولی با این وصف نویسنده "کمونیست" که خود را به هیچ پرنسیپی مگر به لوئ کشیدن تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریا متعهد نمی بیند، چنین اظهار نظری می کند:

"در عین حال وعده داده می شد که جمهوری دمکراتیک خلق بدون مبارزه طبقاتی با حل مسالمت آمیز تضادهای درون خلق، با انتقاد و اصلاح بورژوازی، بسست سوسیالیسم تکامل خواهد یافت. " کجا؟ معلوم نیست!

"کمونیست" ادامه می دهد: "بر طبق این نظرگاه همچون منشویسم نه مبارزه طبقاتی بلکه تکامل نیروهای مولده نیروی محرکه و لوکوموتیو تاریخ است و گویا رسالت تاریخی طبقه کارگر نه پایان بخشیدن به مرنوع ستم و استثمار بلکه فراهم آوردن مطلوب ترین شرایط برای رشد نیروهای مولده است. " قلب اینچنینی واقعیات ارز - یابی "کمونیست" از درک و شعور و آگاهی خوانندگانش را بنمایش می گذارد و نشانگر آن است که - بقول لنین - آنها حتی بعنوان يك مورخ هم از حقیقت روی برمی گردا - نند و واقعیات بر همه معلوم رانانیده می انکارند.

تمام تلاش حکام بورژوازی چین و حامیان امپریالیستشان در آن است که انقلاب فرهنگی و شعارهای عمده آن را از اذهان پرولتاریای چین و نسل انقلابیونی که در خیز - شهای سالهای ۱۹۶۰ در سراسر جهان پرورش یافته و با پیام انقلاب فرهنگی آبدیده تر گشتند، پاک کنند. این شعارها چه بودند: "مبارزه طبقاتی را بنابه حلقه کلیدی در دست بگیرید! دیکتاتوری پرولتاریا را بنابه طوره منجه جانیه اعمال کنید! رهروان سرمایه داری را

مزارع و کارخانه ها، کارتبدیل جان وتوان کارگران و زحمتکشان را به ثروت های کلان امپریالیستی نظاره می کنند، این پرچم ها از آن پرولتاریای غرب و شرق امپریالیستی نیستند. باید آنها را یائین کشید و سوزاند. یرو - لتاریا در هر نقطه از جهان باید پرچم سرخ خود را برافرازد، این تنها پرچمی است که تحت آن می توان برای آینده ای جدا از آنچه امپریا - لیستها در حال تدارکش هستند، جنگید.

اما قدرت های امپریالیستی بخوبی میدانند تاریخ حیاتشان جنایتبارتر از آن است که اینک بتوانند بسادگی طبقه کارگر و جوانان کشور خود و خلق های ستمدیده جهان را فریب دهند. بی جهت نیست که از مردم "خود" می خواهند گذشته ها را فراموش کرده و اینک به یساری میهن بشتابند، و به مردم جهان هشدار میدهند که وقت تسویه حساب های گذشته نیست، حال باید متحدان "بدفاع از آزادی" برخاست اغریبها با حرارت داد و ببیداد براه انداخته اند که: تروپ بین المللی که شوروی محرک آن است و نقض حقوق بشر که شوروی سردمدار آن است بشریت را تهدید می کند! و همه مردم جهان باید علیه این "امپراتوری شیطان" متحد شوند!

زهی بيشرمی و وفاحت. کسانی در مورد "تر - ورسم" صحبت می کنند که سالهاست سردمدار امپراتوری تروپ بین المللی بوده اند. کسانی در مورد "نقض حقوق بشر" زبان می چرخانند که حتی لیست های سازمان ملل نام نوکران آنها را در صدر شکنجه گران قرار داده است. و اکنون نیز نه موقع فراموش کردن جنایت های آنها بلکه بهترین موقع یادآوری هرچه بیشتر آنها و بهترین مقطع زمانی برای تسویه حساب نهائی است. آنهائی که تحت لوای وحشت جنگ جهانی مردم را به کاری غیر از سازمان دادن انقلاب و سرنگونی امپریالیستها و تسویه حساب نهائی با آنها فرامی خوانند در واقع براه پیشنهادی آنها گام می گذارند. مرنوع شعار و عمل دیگری غیر، انقلاب و سازمان دادن انقلاب - شعارها و مانند درخواست "خلع سلاح" امپریالیستها، درخواست "صلح" - بنبغ پیشرفت کارزار ایدئولوژیک - تبلیغاتی امپریالیستها و تدارکات جنگی آنهاست. جنبش های "صلح" و "خلع سلاح" موجود در کشورهای غرب، بمثابه جنبش های ضد جنگ جهانی در بهترین حالت تلاش هائی تخیل گرایانه را نمایندگی می کنند ولی در واقع رگ های عمیقی از شوینیس امپریالیستی را در بر دارند. جنبش های "خلع سلاح" بجای خلع سلاح امپریالیستها، کارگران جهان و خلقهای ستمدیده جهان را خلع سلاح می کنند، و جنبش های "صلح" مبلغ شرایط نکبت - بارکنونی کارگران و توده های تحت ستم و استثمارند. این قبیل جریانات، شعار شوینستی "اروپا را از وجود موشک های آمریکا خالی کنید" را پیش می گذارند - شعاری که مورد حمایت رویزیونیست های طرفدار شوروی و چین هم هست - و با این شعار بر منافع ملی اروپای امپریالیست در جنگ که با منافع امپریالیسم آمریکا گره خورده برده می افکنند. اروپای غربی در برپائی جنگ جهانی به همان اندازه

سرنگون سازیدا " و حمله " کمونیست" به اندیشه مائودر خدمت به آن تلاش قسار گرفته است .

بزرگترین خدمت مائوتسه دون به تکامل مارکسیسم - لنینیسم و در واقع مرکز اندیشه مائوعبارت است از تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا". این بیان واضح و آشکار کلیدی بودن مبارزه طبقاتی است - حتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا: "ثبات و همگونی دلیل بر حذف مبارزه طبقاتی نمی شود، مبارزه طبقاتی حلقه کلیدی است و همه چیز بدان وابسته است." ۸ (مائو)

مائو کارزار افشا و طرد رویزیونیست هائی را که رشداقتصادی و تولید رابالای مبارزه طبقاتی قرار می دادند، هدایت کرد و در مقابل شعار رویزیونیستی "تولید را افزایش دهید، ساختن سوسیالیسم راه پیش رانید"، شعار کمونیستی "مبارزه طبقاتی را بنیادهای حلقه کلیدی درست گیرید و تولید سوسیالیستی راه پیش رانید" را گذارد و توده ها را به گرد آن آموزش داده و رهبری نمود. ولی نویسندگان "کمونیست" حتی بعنوان یک مورخ هم از حقیقت روی برگردانده اند. البته بنظرمی رسد که از آنها انتظار ثبت تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریا (آنهم دردشواریترین، پیچیده ترین و پسا-شکوه ترین مقاطع تاریخیش) را حتی بعنوان یک مورخ هم نباید داشت، چه رسد به آنکه این تاریخ را صحیح و دقیق ثبت نمایند. این وارونه جلوه دادن هاملما "از یک نیاز و عجز معین سرچشمه می گیرد.

دروغ بافی در "پاسخ... همچنان ادامه دارد": "تبلیغ و اشاعه ناسیونالیسم بجای انترناسیونالیسم پرولتری و همچنین طرح جبهه واحد توده ای بجای حزب طبقه کارگر از دیگر وجوه ضد کارگری این رویزیونیسم معین در عرصه سیاست و مبارزه طبقاتی است." تاریخ تأسیس حزب کمونیست چین، و تلاش های خستگی ناپذیر کمونیستهای چین تحت رهبری مائو در ساختن و تقویت حزب و مهمتر از آن پیشبرد مبارزه دوخط در درون حزب و پایه های آن باهدف انقلابی کردن مداوم حزب و تصفیه آن از خطوط و جریانهای اپورتونیستی و تربیت توده حزبی باخط پرولتری به اندازه کافی گویای مهمل بودن ادعاهای فوق می باشد.

نویسندگان "کمونیست" بدون شك خوانندگان نشریه شان را موجوداتی عقب مانده و کودن یا موجوداتی مریخی می پندارند که از اوضاع و احوال کره ارض کاملاً بی خبرند. این دیگر برای هر کمونیست انقلابی و حتی پیروان رویزیونیست های غرب و شجفی هم روشن است که یک محور مبارزه میان چین و شوروی مسئله انترناسیونالیسم پرولتری بود. و این واقعیت بر همه معلوم است که در جریان انقلاب فرهنگی توده های کارگر و دهقان چین با روحیه عمیقاً "انترناسیونالیستی آموزش می یافتند و در کار تولیدی درگیر می شدند. کار داوطلبانه بدون دستمزدها یعنی شکل عالیتری از شنبه های کمونیستی دوران لنین، برای کمک رسانی و حمایت مادی از انقلابات قهر - آمیز خلق های جهان، خصوصاً "خلق ویتنام، در کارخانه ها و مزارع چین معمول گشته بود. سربازان چینی با روحیه ضرورت برپائی انقلاب جهانی و حمایت از جنبش های انقلابی در سراسر جهان تربیت می شدند و ارتش سرخ چین سال هایش از این با شرکت در جنگ کره، انترناسیونالیسم واقعی خود را به نمایش گذارده بود. فقط انترناسیونالیست کبیری چون مائو و حزب کمونیست چین می توانستند در مقابل رویزیونیست های شوروی قنبر افرازند و بر انترناسیونالیسم پرولتری تأکید دوباره گذارند: "بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری هر کشوری که در انقلابش به پیروزی دست یافته است باید فعالانه به مبارزات راهبیشخ و ملل تحت ستم یاری رسانده و از آنها پشتیبانی کند. کشورهای سوسیالیستی باید به منطقه پایگاه می برای حمایت و گسترش انقلاب ملل تحت ستم و خلق های سراسر جهان تبدیل شوند و باید نزدیکترین اتحادها را با آنان ایجاد کرده و انقلاب جهانی پرولتاریائی را بسر انجام رساند." ۹ (مائو)

اما آنچه که بیشتر از هر کمک و پشتیبانی مادی و معنوی از پرولتاریا و خلق های تحت ستم جهان، نشانگر سیاست انترناسیونالیستی مائوتسه دون است، کارزار بین المللی عظیمیست که او در سال های ۱۹۶۰ در افشاء غاصبین اولین دولت پرولتری جهان - در افشاء رویزیونیست های خروشجفی - و طرد آنها از جنبش بین المللی کمونیستی براه انداخت و هدایت کرد. کمونیست های چینی بر رهبری مائو درست برخلاف آنچه که "کمونیست" می خواهد و انمود کند، مبارزه خود با حزب "کمونیست" اتحاد شوروی را در سطح اختلافات میان دو حزب یا دولت محدود ساختند، چرا که ماهیت این اختلافات ریشه در واقعیهای تی بین المللی داشت. مائو مبارزه با رویزیونیسم خروشجفی را بطور علنی در سراسر جهان دامن زد و طبقه کارگر و خلق های ستمدیده را بدو راهروان مصلحت جوئی و علیرغم فشارها و تهدیدات شوروی، به اعلام موضع صریح علیه خائنین رویزیونیست و حمایت از انقلاب جهانی فراخواند، زیرا وی بد رستی انقلاب پرولتری را یک پروسه واحد جهانی می دید که از سوی پرولتاریا (این بار با ماسک مارکسیسم) مورد تهاجم قرار گرفته بود. وظیفه انترناسیونالیستی مشخص در آن زمان هیچ چیز نبود جز افشاء و طرد

ذینفع است که یانکی ها و بیبوهه نیست که تمام طرح های اساسی مربوط به جنگ هسته ای را مسمانه در کناریالات متحده به پیش میبرد. در اتحاد شوروی و کشورهای اقمارش نیز کارزار ایدئولوژیک - تبلیغاتی به همان شدت غرب جریان دارد. در شوروی مبارزه با الکلیسم، لختی و بی حرکتی و عدم توجه به سرنوشت میهن و مسائل سیاسی در دستور کار حکومت قرار دارد. سربازان دشم الخرب در جنگ تجدید تقسیم جهان نمی خورند، کارگران بی انضباط و سهل - انگار نمی توانند آنچنان که باید و شاید اقتصاد جنگی را به پیش رانند، بنابراین آئین نامه پشت آئین نامه تصویب می شود تا نظم و انضباط و حساسیت سیاسی - میهنی را به نیروی فعال جامعه بازگرداند. درباره لزوم اتحاد و دفاع از "میهن سوسیالیستی" شعرا سروده می شود، داستان - ها خلق می شود، و سریال ها و فیلم های سینمایی ساخته می شود. برای قدیمی ترها خاطرات جنگ جهانی دوم رازنده می کنند و از پرولتاریا می خواهند همان ازجان گذشتگی را که برای حفظ دیکتاتوری در جنگ دوم کرده، اینک برای حفظ دیکتاتوری بورژوازی در شوروی از خود نشان دهد. برای جوانترها درس تاریخ میدهند یاد درباره قهرمانان جنگ گذشته و حتی جنگ جاری در افغانستان حماسه سرائی می کنند... به یک کلام روحیه جنگاوری و میهن پرستی را می پروراند.

روس هادراین زمینه از یک نخ تبلیغاتی یعنی "دفاع از میهن سوسیالیستی" هم برای تحقیق مردم خود استفاده می کنند و هم برای فریب خلقهای ستمدیده جهان که شدیداً "ضد امپریال - لیسم غرب و در رأسشان آمریکا هستند. روسها با اعاده حیثیت از استالین می کوشند سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا توسط کودتای بورژوازی خروشجف و شرکاء، واحیای سرمایه داری در روی راماستالی کرده و به خلقهای جهان بقبولانند که این همان شوروی دوران لنین و استالین است و دفاع از آن در جنگ بمعنای دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا در مقابل تجاوز - گران امپریالیست خواهد بود. برآستی که وقاحتشان را حدی نیست. میهن سوسیالیستی کارگران جهان تا قبل از کودتای بورژوازی ۱۹۵۷ کجا و میهن امپریالیستی بورژوازی روس و رویزیونیست ها کجا؟ شوروی کنونی میهن رویزیونیستهای از قماش حزب توده - اکثریت و راه کارگر است و لاغیر. مرگ بر این میهن که میهن بورژوازیست امرگ بر جنگ ایسن بورژوازی که بخاطر حفظ سیستم امپریالیستی و بازسازی ساختار آن و کسب موقعیت سرکردگی در آن انجام می گیرد!

تغییر سیاست های تبلیغاتی شوروی بوضوح بر نیازهای تدارکات جنگی حکم می کند. اگر طی سالهای ۱۹۶۰، آنها نعره های شوم سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" سر داده و بیشرمانه انقلابات را با برچسب "آوانتوریزم" محکوم می ساختند و انقلاب قهرآمیز را محرک جنگ هسته ای معرفی می نمودند، اگر در آن سال ها

رویزونیسم، پافشاری بروی اصول مارکسیسم - لنینیسم، جمع‌بندی از تجربه سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و احیاء سرمایه داری در شوری و علل آن، تکامل اسلحه شکست ناپذیر پرولتاریا، موازین رهگذر با آوردن پرولتاریای جهانی به موضع تعرض دوباره، این کاری بود که پرولتاریای آگاه جهان، تحت رهبری مائوتسه دون انجام داد.

اما "کمونیست" نویسان این حقایق رانمی فهمند و نمی توانند بفهمند. منافع طبقاتیشان به آنها اجازه چنین درکی رانمی دهد. ما از آنها سؤال می کنیم: شما سنی که بابتی مسئولیتی قلم بدست می گیرید و در چند سطر "رویزونیست" بودن ما و در دو سطر "ناسیونالیست" بودن او را "اثبات" می کنید، ممکن است بگوئید که تابحال خود در جهت تجزیه و تحلیل مشخص از تجربه سقوط نخستین دولت دیکتاتوری پرولتاریا چه کرده اید و چگونه طبقه کارگر را از ریشه های این شکست آگاه ساخته اید؟ ممکن است به جنبش بین المللی کمونیستی یا لاقبل هواداران خود نشان دهید که در مبارزه بین المللی کمونیست‌ها تحت رهبری مائو علیه رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم خود کجا ایستاده بودید؟ آیا جز این است که حتی گذشته افتخار آمیز بنیانگذاران کومله در زمینه ست گیری و وحدت با کمونیستهای جهان تحت رهبری رفیق مائو علیه رویزونیسم نیستها راهم دفن کرده اید؟ مگر این نیست که شما خود را وارث آن مبارزه و دستاورد هایش نمی دانید؟

مسل است که با این اوصاف، کارگران و انقلابیون کمونیست جهان از شما انتظار تحلیل و جمع‌بندی و سنتز تجربه سقوط دومین دولت پرولتاریای پیروزمند جهان رانیز نمی توانند و نباید داشته باشند. ولی وقتی چنین متفرعانه و غیرمسئولانه به نفی دستاوردها و مبارزات پرولتاریای آگاه می پردازید، مانع می‌شوید که می‌توانستیم در مقابل این زیاده گوئی‌های بی پایه سئوالات مشخصتری را در برابر تان قرار دهیم: در سال ۱۹۷۶ متعاقب مرگ مائو، دیکتاتوری پرولتاریا در چین سرنگون شد، رهبران کمونیست را از میان برداشتند، بانه زندان افکندند، پروتیه احیاء سرمایه داری آغاز گشت. غرب و شرق بابوق و کرنا شکست پرولتاریا را جشن گرفتند. و کمونیستهای اصیل جهان بدفاع از رهبران اسیر و افشای رویزونیست‌های کودتاگر چین برخاستند، گروهی هم که گنج شده بودند سکوت اختیار کردند تا بعدا به اردوی مخالفین آشکار مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بپیوندند. کمونیستها کار جمع‌بندی از این شکست را آغاز کردند و این در شرایطی بود که انحلال طلبان، سانتریست ها و رویزونیست ها برای پاک کردن خاطره مائو و انقلاب فرهنگی از فرصت سودمی جستند. آگاه‌شما چه کردید؟ آن روزها به کنار، همین حالا چه می کنید؟ فعلا "سکوت" گوئی هرگز پرولتاریا پیروزی و پراتیکی به آن عظمت و شکستی به این تلخی نداشته! این رویدادهای عظیم تاریخ بشری هیچ انعکاسی در شناخت شما نمی یابند، هیچ ربطی هم به طبقه کارگر ایران ندارند! این است معنای انترناسیونالیسم پرولتری شما؟ آیا این دو تجربه بزرگ (ساختمان سوسیالیسم، سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و احیای سرمایه به داری در شوری و چین) حتی جایگاهی هم در تفکر مبارزات حقیر اقتصادی - رفاه‌پس در فلان کارخانه ایران یا مبارزات اقتصادی اشرافیت کارگری اروپا، که شما در شماره های مختلف ارگان‌تان به جمع‌بندی و مذاقه در آن می‌پردازید، ندارند؟ بنظر شما کدامیک بیشتر به رشد آگاهی سوسیالیستی کارگران خدمت می‌کند؟ شما بدون شک بی اطلاع نیستید و همه این وقایع تاریخی را می دانید، مغرض هم نیستید و صادقانه در راه یاسخگوئی به منافع طبقاتیتان تلاش دارید، و درست به همین دلیل است که سه مجبور به سکوت در مورد تجارب پرولتاریا یا نفی دستاوردهای جهانی این طبقه هستید از این جهت ما بر شما خرده ای نیست. اگر شما بگوئید که این تجارب هیچ ربطی به طبقه شما ندارند، برای ما کاملاً امری قابل قبول است، اما از آنجا که ادعای کمونیسم و انترناسیونالیسم می کنید خود را ملزم می دانیم که پیچی این ادعا را نشان دهیم.

نفی اندیشه مائوتسه دون، رویزونیست خواندن آموزگار پرولتاریای جهان از جانب "حزب کمونیست ایران" تکامل منطقی خود را در نفی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ (بمثابه انقلاب پیروزمند پرولتری که به استقرار و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی منجر شد) خواهد یافت. "حزبی" ها اگر به خط خود وفادار بوده و عوام‌فریب نباشند، با همان منطقی که بضدیت با مائو برخاسته اند، باید بدانین نیز به تخاصم برخیزند. باید همانگونه که پیروزی های پرولتاریای جهانی تحت رهبری مائو (یعنی انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی چین، ساختمان سوسیالیسم، مبارزه ضد رویز - یونیسم مدرن، انقلاب فرهنگی) را نفی می کنند، به نفی دیگر پیروزی های سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی پرولتاریا بر زمینه انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در شوری نیز دست زنند. طلایه های این نفی را در انحلال یکی از مواضع کلیدی جنبش بین - المللی کمونیستی، یعنی موضع سوسیال امپریالیست بودن شوری که محصول یکی از سهمگینترین و مهمترین مبارزات طبقاتی پرولتاریای بین المللی است می توان دید. برای توجیه تجدیدنظر در این موضع و "تقلیل" واژه سوسیال امپریالیسم شوری به امپریالیسم شوری شنیده می شود که: "اولاً" سوسیال امپریالیسم این درک را به توده

مردم جهان را با خزعبلاتی نظیر "فشار صلح - دوستانه" بر امپریالیستها از انقلاب کردن باز - داشته، اطمینان می دادند که جنگ توسط "اراده خدشه ناپذیر نیروهای مسلح شوری و فئوسار مردم صلحدوست جهان" کنترل شده است، اکنون دیگر این قبیل حرفها را بکناری گذاشته و بجای آن شعار "برای جلوگیری از فاجعه هسته ای باید تدارک دید" یا "از میهن سوسیالیستی باید بدفاع برخاست" را نهاده اند. حکام اروپای شرقی برای کانالیزه کردن حرکات ضد جنگ در کشورشان بسوی سیاست تدارک جنگی، تشکلات "صلح" امپریالیستی کفندتا "اعتراضات مسئولانه" را سازمان دهند. حدس بزنید شعار این تشکلات چیست: "خدمت سربازی یعنی خدمت به صلح"!

همراه با تغییر سیاست "همزیستی و رقابت مسالمت آمیز" را باب، احزاب رویزونیست نیز شعارهای "ضد امپریالیستی" مسالمت آمیزشان را با آغاز دهه ۱۹۷۰ تند و تیز تر کرده و با شروع دهه ۱۹۸۰ به شعار "لزم دفاع از میهن سوسیالیستی شوری" تبدیل نمودند. فی المثل "راه کارگر" رویزونیست می گوید امروز مبارزه ضد امپریالیستی در سطح جهان یعنی قبول رهبری اتحاد شوری در این "مبارزه" "مبارزه ای" که هدفش "تدارک برای جلوگیری از فاجعه هسته ای" و "دفاع از میهن سوسیالیستی" است. احزاب رویزونیست برای جلب و جذب نیروهای سانتریست و متزلزل و تحمیق مردم جهان، این تغییر در سیاست را بنوعی دوری جستن از رویزونیسم خروشچنی جامی زنند و قاطعیت و سازش ناپذیری رهبران کنونی شوری در مقابل امپریالیستهای می کنند. اما این قاطعیت و سازش ناپذیری یک قدرت امپریالیستی در مقابل امپریالیست رقیب در آستانه بروز یک جنگ تجدید تقسیم جهان است. قاطعیت گورباچف و کله شقی ریگان هر دو از یک جا سرچشمه می گیرند: از نیازهای سرمایه های مالی دویلوک در این مقطع تاریخی طبیعی است که هر دویلوک شرق و غرب در پیشبرد کارزار تبلیغاتی - ایدئولوژیک خود با روحیه انقلابی مردم و جنبش های توده ای نیز مجبور به مقابله بوده، می کوشند در هر گوشه جهان از پیید آمدن و قدرت یابی هر نوع آلتر - ناتیوانقلابی که شعار "جلوگیری از جنگ توسط انقلاب، بهادامن زدن به انقلاب در صورت بروز جنگ" را به پیش می گذارد، به تمام قوا جلو گیرند و اگر می توانند جنبش های مترقی و رهائی بخش را که دارای رهبری پرولتری نیستند به زائده سیاست های امپریالیستی خویش بدل سازند. آنها در این میان، مردم انقلابی و آگاهی را که تن به تبلیغات و سیاست هایشان نداده و در جهت آلترناتیوی متضاد با کل نظام ستم و استثمار حرکت می کنند، را بعنوان خطری جدی نه تنها برای تدارک جنگی بلکه برای کسب موجودیت خویش بحساب می آورند و سرکسوب مستقیم و غیر مستقیمشان را در پیش می گیرند. جنبش های انقلابی اصیل حکم چراغ راهنمای پر قدرتی را دارند که نور رنگ و فریبنده نشون های تبلیغاتی امپریالیسم را خنثی کرده

و ستم‌بندگان را به انقلاب فرامی خواند. جنگ خلق در پیرو توحته رهبری حزب کمونیست بهترین نمونه این حرکت در اوضاع کنونیست. به همین خاطر است که از وابستگان آمریکا و شوروی گرفته تا کارگزاران اروپا و حتی هواداران چین و آلبانی در پیرو برای سرکوب انقلاب توده‌ای مسلحانه همگی درآماده باش کامل بسر می‌برند. برای درک توان عظیم این انقلاب در تأثیرگذاری بر مردم جهان کفایت بنوع تبلیغات رسانه‌های گروهی امپریالیستی در این مورد نظری بیانده‌ایم. سانسور اخبار مربوط به مبارزات حزب کمونیست پرو و جلوگیری از انتشار آن بشکل رسمی به آژانس‌های خبری عمده جهان ابلاغ شده است. بعلاوه، وقتی انقلاب بر بی‌یکار تاج حاکم آنچنان ضربه می‌زند که امکان سکوت در برابر آن وجود ندارد، آنوقت است که تحریف، جعل و اشاعه اکاذیب در مورد ماهیت، اهداف و عملکرد چریک‌های کمونیست صورت می‌گیرد. راه درخشان "درپیش گرفته می‌شود. علاوه بر این، امپریالیست‌ها برای خنثی کردن تأثیرات آنتراناتیونالیستی، و کنترل جنبش‌ها در کشورهای تحت سلطه، سیاست جلب و جذب گروه‌ها و احزاب متزلزل و سست عنصر خرده - بورژوازی و بورژوازی موجود در این جنبش‌ها را در پیش گرفته‌اند. با این کار نه تنها از درون، جناح‌های سازشکار و غیر انقلابی متمایل بخود را برای سرکوب سیاسی و حتی نظامی نیروهای اصیل انقلابی - خصوصاً کمونیست‌ها - می‌پروراندند، بلکه حلقه‌ای واسط میان سیاست جنگی خود توده‌های از مردم که پایگاه اجتماعی احزاب و گروه‌های مورد بحث محسوب می‌شوند، ایجاد می‌کنند. در واقع، کار تبلیغی - ایدئولوژیک امپریالیسم از زبان ست عنصران ناسیونالیست یا ضد انقلابیون رویزیونیست در میان خلق‌ها انجام می‌گیرد. امروزه این سیاست با سودجویی از فشار تحولات و تعمیق بحران جهانی، غیاب قطب قدرتمند پرو و لتوری و نبود رند قوی انقلاب ضد امپریالیستی نتایج مثبتی برای شرق و غرب ببار آورده و تنه‌انگامی گذر به سرنوشت بسیاری از جنبش‌های آزادی - بخش و انقلابی نشان می‌دهد که چگونه بورژوازی ناسیونالیست‌ها یا "چپ‌های" سانسورگرایان به سیاست جلب و جذب امپریالیستی کردن نهاده، بخشی از آنها را هم اکنون به مباشرین نزدیک یادور قطب‌های جهانی تبدیل شده و برخی دیگر در این جاده در حال حرکتند. بقول لنین اوضاع بگونه ایست که: "نمی‌توان تشخیص داد حد فاصل بین مداح جیره خوار نیکلا رومانوف درخیم یا شکنجه‌دهندگان سیاهان و مردم هند از یک طرف و خرده بورژوازی جاهلی که از روی کودنی با ست عنصری موافق با جریان "شنامی گنداز طرف دیگر، از کجا شروع می‌شود. وانگهی تشخیص این موضوع اهمیتی هم ندارد." (آثار منتخب لنین بفارسی صفحه ۲۸۲)

اهمیت ندارد، چرا که پرو و لتاریا نحوه برخورد خود را با این قبیل جریان‌ها ست عنصر بر مبنای جایگاه و نقشی که در این مقطع مشخص از تاریخ بازی می‌کنند، تعیین می‌کند: یا با

القاء می‌کنند که گویا می‌توان هم سوسیالیست بود و هم امپریالیست، و "ثانیا" این عبارت از آن ماثوئیست‌هاست. بله، عبارت سوسیال امپریالیسم مال ماست اوتیلو ر تئوریک تلاش پرو و لتاریا در کشف ماهیت واقعی اتحاد شوروی پس از غصب حاکمیت آن توسط بورژوازی می‌باشد. "طبعاً" هیچ علم و متدولوژی دیگری جز مارکسیسم - لنینیسم اندیشه ماثوئیه دون نمی‌توانست به این حقیقت دست یابد. این دستاورد از افتخار رات جنبش بین‌المللی کمونیستی است و تحت رهبری صدر مائو حاصل گشته، خیالتان هم از بابت درک "توده‌ها" راحت باشید مطمئن باشید تنها درکی که از سوسیال امپریالیسم نمی‌گیرند هم سوسیالیست و هم امپریالیست بودن آن است. (طبق این استدلال لابلین هم با سوسیال امپریالیست خواندن امثال کائوتسکی به غلط تصویریک "شتر گاویننگ" را بجای یک نماینده بورژوازی درون جنبش کارگری برای توده‌ها ترسیم کرده بود). واژه سوسیال امپریالیسم برخاسته از یک تحلیل علمی از ماهیت شوروی کنونی است و این ماهیت را بطور همه جانبه در بر می‌گیرد. سوسیال امپریالیسم بهیچوجه همزیستی سوسیالیسم و امپریالیسم را القاء نمی‌کند، بعکس نشان می‌دهد که اولاً "این قدرت امپریالیستی فقط ماسک سوسیالیستی دارد و دوم اینکه، بر ویرانه‌های سوسیالیسم بنا شده و بورژوازی در آنجا بار دیگر موفق به غصب قدرت و سرنگونی پرو و لتاریا گشته است. علاوه بر این، ویژگی‌های این امپریالیسم نخواستار تفاوت‌های ظاهری با سایر امپریالیست‌ها بدلیل آن است که از شرایط تاریخی متفاوتی یعنی با ویران کردن سوسیالیسم بظهور رسیده و طبعاً "این امر تفاوت‌های معین ساختاری را میان شوروی و امپریالیست‌های غربی باعث می‌شود. تفاوت‌هایی که برخلاف ادعای رویزیونیست‌ها بدلیل اختلاف ماهوی سوسیال امپریالیسم با امپریالیسم نیست، چرا که در شوروی نیز مانند دیگر کشورهای امپریالیستی قانون ارزش حاکم است و این قانون، جامعه را در همه اجزاء و ابعا هدایت می‌کند. و سوم اینکه، واژه سوسیال امپریالیسم، تصحیح و عمیق‌تر ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرو و لتاریا و امکان سرنگونی دیکتاتوری پرو و لتاریا در یک کشور سوسیالیستی و احیای سرمایه‌داری را بطور فشرده در بر دارد. بدون چنین درکی نمی‌توان از ماهیت کنونی شوروی شناخت درستی داشت. تمامی مواضع بظاهر آتشین علیه این قدرت امپریالیستی اگر از چنین پشتوانه تحلیلی برخوردار نباشد، محکوم به انحلال و پست گرفته شدن است. بی‌اینکه کلاً به نفعی سوسیالیستی بودن شوروی در زمان لنین و استالین خواهد انجامید.

"حزب کمونیست ایران" با تحلیل و موضع‌کنندگی بر سر شوروی در جواب به کارگران پیشرو - نه آن کارگرانی که فکر و کیشان "افزودن یک به روبل است" - در مورد ماهیت کنونی شوروی و علل تغییر ماهیت آن چه خواهد گفت؟ کارگران پیشرو با همان آگاهی اولیه نسبت به کمونیسم می‌گویند: "با این حساب بنظر منی آید شوروی سوسیالیستی باشد". این جواب "حزب‌ها" روشن است: خیر نیست، بورژوازی در آنجا غلبه یافته است. چگونه؟ چرا؟ امگر لنین انقلاب اکتبر را پیروزمندان رهبری نکرد؟ مگر... اینجاست، حزب‌ها برای پاسخگویی دوره بیشتر ندارند: یا باید به کارگر بگویند "تو فعلاً" مبارزه اقتصادی را بکن و به این حرف‌ها کاری نداشته باش. یا مجبورند ادعا کنند که در شوروی پرو و لتاریا اصلاً موفق به ساختمان سوسیالیسم نشد چون از نظر ایدئولوژیک اسپر بورژوازی بود، با معاننان سازش کرد، اوضاع بین‌المللی مساعد نبود و انقلاب جهانی درافت بود... خلاصه کنیم کلیات آثار تروتسکی، کامنف و زینوویف را به کارگرمورد بحث درس دهند. اما کمونیست‌ها باید کارگران را به اندیشه ماثوئیه مسلح ساخته و بدین ترتیب حقیقت را به آنها عرضه کنند و اعتمادشان را نسبت به ما - رکیسم صدچندان گردانند.

تنها با اندیشه ماثومی توان کارگر کمونیست تربیت کرد. تنها با سلاح اندیشه ماثومی توان نشان داد که شوروی و چین کنونی مظهر سوسیالیسم نبوده بلکه نماینده و سمبل امپریالیسم هستند. فقط با اندیشه ماثومی توان ثابت کرد که "سوسیالیسم" ادعای چین و شوروی، سوسیال امپریالیسم است و در تضاد با مارکسیسم انقلابی قرار دارد. "حزب کمونیست" با نفعی اندیشه ماثوئیه تحت عنوان "سوسیالیسم خرده بورژوازی" چاره‌ای ندارد جز آنکه درکی دیگر را از سوسیالیسم ارائه دهد، درکی که چون مارکسیستی نیست به ناچار قادر نیست مرز تمایز خود را با تعاریف سوسیال امپریالیست‌ها، انحلال طلبان، ترویج تسکینت‌ها از سوسیالیسم نشان دهد و بنا بر این استراتژی طبقه کارگر را در راه‌های از عوام‌فریبی بورژوازی می‌پیدا کند. سوسیالیسم مورد نظر حزب، جامعه‌ای است که در آن هارمونی و نظم بر تضاد غلبه دارد. تبلور آشکار این درک را در شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" می‌توان یافت. این شعار با الفبای مارکسیسم مبنی بر اینکه تحقق آزادی و برابری تنها با از بین رفتن تمام تمایزات طبقاتی و اجتماعی و ایدیه‌های کهن ممکن می‌گردد، در تضاد است. اگر سوسیالیسم جامعه گذار میان سرمایه‌داری و کمونیسم است و هنوز در آن "حقوق بورژوازی" وجود دارد که مولد نابرابری است، صحبت از برابری حتی در میان اقشار گوناگون پرو و لتاریا عوام‌فریبی است. آزادی و برابری تنها در کمونیسم معنایی فراگیر و واقعی می‌یابد. شعار "آزاد کن به اندازه توانش، به سر

کس به اندازه کارش زاینده نابرابری است و زمانی جامعه به مرز آزادی و برابری خواهد رسید که زمینه تبدیل این شعار به شعار عالیتر "به هر کس به اندازه نیازش، از هر کس به اندازه توانش" و از میان رفتن دیکتاتوری پرولتاریا و "حکومت کارگری" فراهم آمده باشد.

"... مادامکه پرولتاریاهنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است و هنگامیکه سخن گفتن درباره آزادی ممکن می گردد، آنگاه دولت بمعنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست می دهد." ۱۰

شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" این واقعیت تاریخی عیان را از توده ها پنهان می دارد: واقعیت وجود تضاد طبقاتی تحت سوسیالیسم و تلاش سرخشانان است. استثمارگران سرنگون شده برای اعاده قدرت، واقعیت وجود نابرابری هادرجامعه سوسیالیستی که زمینه تولد افشارنویین بورژوازی خواهد بود، واقعیت مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا مبنی بر سرنگونی مداوم بورژوازی نوین و تجدید مداوم زمینه های برخاستن آن، و بالاخره زائل ساختن خود.

"آزادی، برابری، حکومت کارگری" شعار همان خرده بورژوازی است که بقول لنین "از مبارزه طبقاتی می هراسد و این مبارزه را تا پایان، تا عده ترین نکته نمی رساند" برای این خرده بورژواکه با اندیشه ماژوتسه دین مخالفت می ورزد و هنوز هم خود را کمونیست می داند، گذاری بودن جامعه سوسیالیستی تنها در کتاب ها قابل قبول است. اما در زندگی مادی و پراتیک عینی، سوسیالیسم بمثابه مدینه فاضله و پایان راه ترسیم می شود. برای خرده بورژوازی با اصطلاح کمونیست ما که در بهترین حالت دمکراتیسی انقلابی با تمایلات کمونیستی است، دیکتاتوری پرولتاریا و در نتیجه بورژوازی و پرولتا-ریا پدید می آید. حال آنکه پرولتاریا خواهان حذف خود دیکتاتوری خویش است. برآستی آیا این بورژوازی نیست که خواهان جاودانگی خود و پرولتاریاست؟ و آیا از سوسیالیسم چیزی بیشتر از "مالکیت عمومی" (معنای سرمایه داری دولتی) را در نظر دارد؟

درک شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" از "سوسیالیسم" به همان مفهومی است که در سرمایه داری دولتی - غلبه بر عقب ماندگی تکنیکی و تولیدی جامعه و دست یافتن به کشوری مدرن و صنعتی است. البته هر بورژوازمکراتی چنین تمایلاتی را دارد اما فرق بورژوازمکراتی "سوسیالیست" با باقیه در آن است که "سوسیالیسم" را سرعتر-بین راه رسیدن به آن اهداف بورژوازی تشخیص داده اند، و برای رسیدن به چنان "سوسیالیسمی" گرده کارگران را بمثابه بهترین وسیله نقلیه نشانه رفته اند و روشن است که توده ها را تا بدانجا نمیدانند که خواهند گذاشتند که قدرت سیاسی سابق را سرنگون کرده و خود بر مسند نشینند.

این اندیشه ماژوتسه و مرکز آن تئوری ادامه انقلاب تحت سوسیالیسم است که جهت گیری استراتژیک بورژوازمکراتی های مورد بحث - و از جمله "حزبها" - را افشاء می کند و درست به همین علت ضدیتشان را با خود برمی انگیزد. اینها می دانند که اگر پرولتاریا به اندیشه ماژوتسه گروید، اکنون مینیاتوری و خروشعها و تن-سیاوشیپین های آینده را در چهره اینان خواهد دید، در هر مسندی که قرارداد شده باشد سرنگونشان خواهد ساخت؛ خواه در سطح رهبری یک حوزه حزبی باشد، خواه در رأس یک رسته نظامی یا در مقام یک رهبر دولت.

ضدیت "حزب کمونیست ایران" با اندیشه ماژوتسه دین، ضدیت با تئوری افشاگر چهره بورژوازی از پشت نقاب "انقلاب" و "سوسیالیسم" است.

چشم اندازهای فوق العاده روشنی برای انقلابات بر اثر تعمیق بحران امپریا - لیسم و تشدید رقابت دو بلوک امپریالیستی در افق نمایان است، و از سوی دیگر خبر از کارزارهای دشوار پیش پای جنبش بین المللی کمونیستی می دهد؛ جنبشی که در ایران و در مقیاس جهانی بطور جدی از تحولات عینی عقب مانده است. این تضاد بسیار جدی است که کمونیستهای جهان را به مصاف می طلبد و خصوصاً از هنگام رخداد انقلاب ایران و چند سال بعد از آن تا به امروز بفرسوده ترین ملموس ترین شکل در مقابل کمونیستهای ایران خود نمائی می کند. در ایران بطور مشخص همان تضادهائی که به قیام و سرنگونی شاه پاداد، تخفیف نیافته که هیچ شدیدتر هم شده است و درست به همین دلیل افق انقلاب در این عرصه بوضوح گشوده می باشد. پرولتاریا و نمایندگان آگاه آن باید حداکثر تلاش خود را بکنند که نسل انقلابیون ایران، نسلی که توسط توفان های انقلاب بی سال های ۱۹۶۰ شکل گرفته و با تجربه انقلاب ۱۳۵۷ و سالهای پس از آن آبدیده شده است، را از کف نهند، بلکه او را برای کارزار انقلابی تعیین کننده ای که بسزوی پدیدار خواهد شد، حفظ کرده و آبدیده تر سازند. امروز مسئله مقابل پای پرولتاریا ای آگاه صرفاً مسئله بازسازی تشکیلاتی نیست، چرا که شکست وی نه ناشی از توازن

انقلاب تحت رهبری پرولتاریا علیه امپریالیسم و جنگ امپریالیستی، بیابایی از دو طرف جنگ، و علیه انقلاب.

مرزهای پیش رویش های ایدئولوژیک و حتمی حکومت های حاد سیاسی و سابقه "پدر کشتگی" میان آن نیروهای سیاسی که در تناسب قوای بین المللی نهایتاً طرف بلوکی واحد را میگیرند، بر مبنای همان اجبار که آنها را بدرون یک بلوک کشانده، تأثیر و اهمیت خود را از دست خواهد داد و نتیجتاً این نیروها را بسوی وحدت در عمل و چشم پوشی - هر چند موقتی - از خصومت های پیشین خواهد راند.

به همان نسبت که فشار اوضاع، زمینه های اتحاد نیروهای رنگارنگ متقابل به یک بلوک را ایجاد خواهد کرد، تضاد و افتراق میان این جنبانات "مترقی یا انقلابی" سابق را باقی نگذارد و پرولتاریا انقلابی حادث خواهد نمود. بررسی دوره های بحرانی جهان امپریالیستی و وحدت یابی تضادها در گذشته نشان می دهد که چگونه ظهور جنبین اوضاعی، تقابلاتی خونین را نیز باعث گشته است. لنین در سال ۱۹۱۷ بدرستی نوشت: "انقلاب بین المللی در سراسر جنبش کارگری اکنون کاملاً آشکار شده است. ... واقعیت مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی این دو جریان نیز آشکار گردیده است. پشتیبانی منشویک ها و "اس ار"ها از کلچاک و دنیکن در روسیه علیه بلشویک ها، پشتیبانی شیدمانی ها و نوسکه و شرکاء علیه اسپارتاکیست ها و نظائر آن در فلاتندولستان و مجارستان و غیره. این پدیده تاریخی - جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است؟

این پدیده همانا بر طفیلی گری و گندیدگی سرمایه داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن یعنی امپریالیسم است. ... (امپریالیسم - صفحه ۲۹۴ آثار منتخب لنین بفراسی)

طفیلی گری و گندیدگی امپریالیسم که سوسیال امپریالیستهای از آن مستثنی نیستند تضاد آشتی ناپذیر را میان این نیروها و جنبش اصیل کمونیستی جهان پدید آورده است. اگر در سالهای جنگ داخلی، منشویک ها به تقویت جنگ ارتجاعی ژنرال های تزاری علیه طبقه کارگر و حکومتش می پرداختند، یاد رآلمان امپریا - لیستی، خاشنین سوسیال دمکرات مستقیماً در سرکوب و قتل رهبران انقلابی پرولتاریا - در قتل لیکنکخت ها و لوکزامبورگ ها - دست داشتند، اکنون نیز رویزونیستهای استوار - اقتصادی - سیاسی - نظامی دولتهای رهبری - کننده خود را آنجا که برایشان امکان پدیدار باشد دست خود را بخون انقلابیون آغشته می کنند، و پرولتاریای انقلابی نیز هر آنجا که با چنین مارهای خوش خط و خال و خطرناکی روبرو شود باید پیر حمانه آنها را افشاء کرده و بی آبرو کند. اگر در نبرد مهمی آمل توده ای ها و اکثریتی - ها در سنگر پاسداران جنایتکار بخوش خدمتی مشغول بوده و برایشان تکبیری فرستادند، حقتشان بود که از رگبار گلوله های پرولتاریا بی نصیب نمانند. و اگر امروز در پیروزی

قوابله منتج از انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک بوده است. آن نیروهای مارکسیست لنینیستی که پرچم تعالیم مائو را در دست داشته و در مقابل رویزیونیسم شوروی قعد علم کرده بودند، همگی نیروهای نواخته از دل خیزش های سال های ۱۹۶۰م حساب می آمدند در سال ۱۳۵۷ آنها هنوز جوان، قلیل العدد و کم تجربه بودند. نکته مهمتر آنکه در آن دوران زمانی که کمونیستهای ایران در مقابل امر انقلاب و مضلات و مسائل نوین ویچی شده منتج از آن قرار گرفتند، پیرویه بین المللی حل مسائل کلیدی ایدئولوژیک - سیاسی برخاسته از کودتای ۱۹۷۶ بورژوازی در چین را در دستور کار پیروان ایرانی جهانی قرار داده بوده جنبش کمونیستی ایران هنوز مراحل اولیه تکامل خود را می گذراند و خصوصاً اینکه از تحول عینی اوضاع شدیداً عقب مانده بود، به همین علت کشش خود بخودی اوضاع بیشتر و بیشتر جنبش ما را از پرداختن به مسائل کلیدی فوق که بطور بلا فصل مضلات کلیدی انقلاب در ایران مرتبط بود، باز داشت. و کمونیستهای ایران را آنچنان در خود فرو برد که حتی از راهکشتی هائی که در سطح بین المللی توسط دیگر گردان های پیروان را انجام می گرفت هم تأثیر نیدید رفتند.

اولین گامی که جنبش بین المللی کمونیستی باید برمی داشت، دفاع از مائوتسه دون و اندیشه های راهکشی او در مقابل رویزیونیست های کودتاگرو انواع و اقسام ترهات رویزیونیستی بود، چرا که این امر برای پیشرفت جنبش کمونیستی و مقابله با رویزیونیسم به مسئله مرکزی بدل گشته بود. بعلاوه، در مواجهه با مسائل نوین می - بایست با دفاع و استحکام اندیشه های مائو به پاسخگویی برمی خاستیم. اما کمونیستهای ایران نه تنها چنین نکردند و مسائل عمیق تئوریک - سیاسی ظاهر شده در نتیجه سئ سرنگونی پیروان را در چین را پاسخ نگفتند، بلکه اسیر تأثیرات اکتوسیستی و منفعلانه ناشی از این شکست شده و به التقاط و سانترسیم در برخورد به اندیشه مائو - بعنوان پیشرفته ترین قله علم مارکسیسم تا به امروز - در غلطیدند. جنبش کمونیستی ایران در قبال مسائل کلیدی سیاسی - ایدئولوژیک پیروان ایرانی جهانی بی تفساوت ماند و این عقب نشینی از مارکسیسم به التقاط و انحراف در برخورد به اصول اولیه علم رهائی طبقه کارگر انجامید.

بنابراین کودتای چین نه تنها عرصه تلاش جهت تبدیل این شکست به ضد خود، جمع بندی از این تجربه، ردیابی محدودیت ها و انحرافات جنبش بین المللی کمونیستی و ارتقاء و تدوین خط واحد این جنبش با استفاده از این جمع بندی ها و اتکاء بر اصول بینشی رانگشود بلکه مزید بر ناتوانی کمونیستها در امر تأثیر گذاری بر انقلاب ایران گشته به التقاط و سانترسیم بیشتری دامن زد.

این درست است که نیروهای مرتجع و ضد انقلابی برگزیده انقلاب ایران سوار شدند و در ارتباط از حمایت توده های بسیاری نیز برخوردار بودند، و این واقعیتی است که تا کتیک دیولوک امپریالیستی در درجه نخست نسبت به روند انقلاب ۵۷ و دوره هلم بعد نسبت به جمهوری اسلامی عملاً بی نفع خمینی و همدستانش برای دستیابی به قدرت سبب سی تمام شد، و با اینکار جریان تعمیق انقلاب را که می توانست شرایط مادی مطلوبتری برای نیروهای پرولتری جهت پیشتازی در وقایع ایجاد کند، با مانع روبرو ساختند. اما این بدان معنا نیست که چشم انداز عینی برای نیروهای کمونیست بعد از انقلاب ۱۳۵۷ غم انگیز و تیره و تار بود. بهیچوجه! میلیون ها نفر در سراسر کشور با قیام به زندگی سیاسی کشانده شده بودند، بخش های مهمی از مردم - ملیت های تحت ستم کرد و ترکمن کارگران، دهقانان، پیشرو در سراسر ایران، دانشجویان، جوانان، زنان مبارز - برای رهائی از قیود بورژوازی و فئودالی که رهبری خمینی بر انقلاب تحمیل کرده بود، بیساختند.

بنابراین، اوضاع عینی برای جبران عقب ماندگی ها کاملاً مهیا بود. منظور ما این نیست که نیروهای پرولتری می توانستند در آن شرایط عینی خود را بر سرعت به صفوف جلوی انقلاب رسانده، رهبری را بدست گرفته و انقلاب پیروزمند دموکراتیک نوین را به ثمر رسانند، اما باین اوصاف مسلماً فرصت های بزرگی برای کار انقلابی وجود داشت: زدن مهر پرولتری بر انقلاب، انباشت کردن نیروهای انقلابی (و از جمله پرورش پیشاهنگ پرولتری)، آماده شدن برای فرصت های آینده جهت گرفتن قدرت.

چنین کاری فقط از عهده یک خط صحیح برمی آمد. فقط یک خط صحیح می توانست نقاط ضعف را بقدرت بدل کرده و خود را برای تشدید اجتناب ناپذیر تضادها و قطب بندی طبقاتی آماده کند، و این کاری بود که می توانست تأثیر قطعی و بلاواسطه در تسریع حل بحران جنبش بین المللی کمونیستی داشته باشد، اما چنین نشد. تضادها و بحران این جنبش بطور فشرده در جنبش کمونیستی ایران متمرکز گشت و مرتباً آن را به قعر انحرافات کشاند. وجود این اوضاع در سطح ایران و همچنین در سطح جهان بود که راه را بر نیروهای رویزیونیست بطور بیسابقه ای گشود و به تقویت آنها انجامید.

جنبش کمونیستی ایران بعزت عقب ماندگی و انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک دچار شکست شد، این شکستی ناشی از عدم توازن قوا نبود و در نتیجه یأس و سرخورگی عمیقی را در میان ماندگان صفوف این جنبش باعث گشت. همیشه شکست های

نیستهای واسته به شوروی و چین و آلبانی نقش فعال در سرکوب جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو بازی می کنند و انواع و اقسام طرح های ضد انقلابی را برای تشدید این سرکوب به دولت ارتجاعی پیشنهاد می کنند، حشاشان است که در آتش نبرد مسلحانه توده های سوزند.

همچنین برای ماباعت تعجب نخواهد بود اگر رهبری مجاهدین نیز بخاطر اثبات حسن - نیتش به امپریالیستهای غربی و خالی کردن صحنه از آلترناتیوهای رقیب شیوه های سرکوب نظامی مخالفان خود - خصوصاً کمونیستهای انقلابی - راهپیشه کند. باید هشیار بود، چرا که وقایع و سیاست های امروز، مینیاتور و منعکس کننده وقایع و حوادث بزرگی است که در آینده در متن بحران های تشدید یافته بوقوع خواهند پیوست.

* * *

امروزه در عرصه ایران بوضوح می توان دید که بسیاری از جزئیات غیر پرولتری گوناگون بین متحدهان بین المللی خود را یافته و جای خود را عملاً در دست بندیهای جهانی معینی بساز کرده اند و روز به روز بیشتر چنین می کنند. این بهیچوجه امری تصادفی نیست. در ضمن به آن دلیل هم نیست که عقب نشینی رهبری بسیاری از اینان به خارج از کشور زمینه این گونه دست بندیها و کشش ها را بر وجود آورده است. اگر چه، این امر عملشان را تسریع کرده اما این دلیل اساسی نمی باشد. دلیل اساسی همانا در بحران نظام امپریالیستی و تشدید تضادهای آن است که روز به روز جهان را قطعی تر کرده و هر کس را بنابه ماهیت طبقاتش بسوی یک قطب مل می دمد. یا قطب طبقه کارگر بین المللی یا قطب بورژوازی بین المللی. طبقه کارگر ایران برای آنکه بتواند در سیاست ها و برنامه های سازمانهای سیاسی گوناگون منافع طبقاتیشان را جستجو کند، چاره ای ندارد مگر آن ادعاها و رفتار آنان را در متن تحولات جهانی قرار دهد. اگر برای محک زدن نیروها صرفاً به مواضع و عملکرد ملی و داخلی آنها بسنده کنیم، قادر نخواهیم بود بوضوح جایگاه واقعیشان را حتی در مبارزه طبقاتی جاری در ایران روشن سازیم و یا حتی علل واقعی عملکردها و مواضعشان را در قبال وقایع گوناگون در ایران درک کنیم.

طبقه کارگر ایران برای حفظ استقلال سیاسی - ایدئولوژیک خود باید در زمامتایش را با جریانات طبقاتی دیگر در تمامی عرصه های بین المللی و داخلی بکشد، زیرا نه طبقه کارگر پدیده ای ملی است و نه بورژوازی، و نه اینکه انقلاب ایران مقوله ای در خود و منفرد از جهان بوده و خارج از تأثیر گذاری فشارها و تحولات و کشش های خارج از محدوده جغرافیائی ایران قرار دارد. پیشاهنگ طبقه کارگر کسی است که بطور علمی به تحلیل از اوضاع کنونی جهان و ایران پرداخته و در متن این اوضاع نیروهای مختلف سیاسی و حرکات و ادعاهای آنان را محک زند و حرکات آتی آنها را پیش بینی کند. پیشاهنگ طبقه کارگر کسی است که تمام

ادعاهای عوامفریبانه مرتجعین وامپریالیستهارا افشا کرده و به جنگ با کارزار تبلیغاتی و ایدئولوژیکی آنها که مشخصاً "بدلیل موقعیت بحرانی وضعفشان صدباربیش ازهرزمان دیگر تشدید یافته، برخیزند. باسوم ایدئولوژیک - مدهبی، ناسیونالیستی، شونیستی، رومیونیستی - اشاعه داده شده ازسوی آنها مقابله کند وچهره هرآنکس را که ادعای انقلابی و مرفقی بودن می کند، اما همان سوم رابه اشکال دیکسری می پراکند، عریان سازد.

طبقه کارگرایران برای حفظ استقلال خود و خدمت به پیشبردمبارزه بین المللی طبقه اش بایدبندهای خود را با متحدان جهانیش - یعنی کارگران و خلقهای ستمدیده جهان و نمایندگان واقعی آنان یعنی احزاب و گروه های کمونیست - هرچه محکمتر سازد و از هیچ نوع کمکی - استحقاق و گسترش نفوذ جنبش انقلابی - انترناسیونالیستی دریغ نوزد.

بدون چنین خطی وبدون چنین حرکتی صحبت از داشتن استقلال طبقاتی وآگاهانی طبقاتی ادعائی توخالی بیش نیست. غیر از این هیچ نیست مگر تنگ نظری ومحدودنگری - که اگر نتایج فاجعه بارش فی الفور آشکار نیست، اما بارسیدن تندبیبج های تاریخی به لغزشی مرگبار منجر خواهد شد. غیر از این نمی توانیم ونباید بکنیم، زیرا ما برای آن نمی جنگیم و برای آن فداکاری وازجان گذشتگی نمی کنیم که یک دسته استثمارگر را سرنگون کرده و دسته ای دیگر را بجایش بنشانیم.

آدرس

جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی

BCM RIM

LONDON

WC1N 3XX,

U.K.

پرولتاریا زمینه مساعدی برای رشد اکتویستیسم وانفعال و تسلیم طلبی گردیده، اما زمانیکه این شکست ها از ماهیتی جدی برخوردار بوده و از بحرانی جدی نشئت گرفته باشد و مضاف بر این، اوضاع دچار تغییر و تحولاتی اساسی گشته و مسائل کاملاً "نویسنی" برای پاسخگویی در مقابل کمونیستها طرح شده باشند، زمینه رشد انحرافات مساعدتر می گردد. در برخورد به شکست ها و مسائل نوین دوره شکل می گیرد، این امری جبری و منطبق بر قانون دیالکتیک است: یکی راهی پوسیده که نیروهای روحیه باخته (شمار زیادی از کمونیست های سابق) پیش می گذارند یعنی شتاب در تنقیح سنن انقلابی مارکسیسم لنینیسم اندیشه ماثوئسه دون، مطلق کردن موقعیت ضعیف کمونیست ها در تأثیر گذاری بر حوادث، مطلق کردن شکست... و در مقابل، راه والاثنی که کمونیستهای اصیل بر آن پای می فشارند. بقول لنین: "تجربه جنگ، مانند تجربه هر بحرانی در تا - ریخ، هر فاجعه بزرگ و هر چرخش ناگهانی در زندگی بشری، برخی افراد را گیج و خرد می کند، اما سایرین را آگاه و آیدیده می سازد...". این درست است که جنبش کمونیستی کماکان با بحران جدی و عمیقی دست به گریبان است، لیکن علیرغم این عقب گرما، کمونیستهای اصیلی در سراسر جهان وجود دارند که از جاده مبارزه برای کمونیسم قدم بیرون نمی گذارند.

اینک، "کمی بیش از یک قرن پس از انتشار مانیفست کمونیست و فراخوان آن "کارگران سراسر جهان متحد شوید!" تجاربی غنی توسط پرولتاریای بین المللی انباشت گردیده است. این تجربه در برگیرنده جنبش های انقلابی در کشورهای مختلف در روزهای تعیین کننده پیروزی و اشتعال انقلابی، روزهای عقب نشینی و تیره و تاریکترین ارتجاع می باشد. در جریان پیچ و خم های جنبش، علم مارکسیسم - لنینیسم اندیشه ماثوئسه دون از درون مبارزه مداوم علیه آنها که روح انقلابی را گرفته ویا آن رابه دگمی بیروح و ایستابدل ساخته اند، شکل گرفته و تکامل یافته است. نقاط عطف مهم در تکامل تاریخ جهان و مبارزه طبقاتی بلااستثناء بانبردهای شدید در جنبه ایدئولوژیک میان مارکسیسم بارویزیونیسم و دکاتیسم همراه بوده است. مبارزه لنین علیه انترناسیونال دوم (که همزمان با رخداد جنگ جهانی اول و تکامل اوضاع انقلابی در روسیه و نقاط دیگر بود) و مبارزه ماثوئسه دون علیه رویزیونیسم مدرن شوروی - مباحثه عظیمی که بازتاب تحولات تاریخی جهان (نظیر احیای سرمایه داری در شوروی، تشدید مبارزه طبقاتی در چین سوسیالیستی، و تکامل خیزش مبارزات انقلابی در سراسر جهان که مشخصاً "امپریالیسم آمریکا را هدف می گرفت) بود. به همین ترتیب، بحسران عمیقی که جنبش بین المللی کمونیستی در حال تجربه کردن آن است، بازتابی از واژگون شدن حاکمیت پرولتاری در چین و حملات همه جانبه علیه انقلاب فرهنگی متعاقب مرگ ماثوئسه دون و کودتای دن سیاوین - هواکونگ، و همچنین تشدید عموسی تضادهای جهانی که بر خطر جنگ جهانی و دورنماهای انقلاب تأکید می گذارد، می باشد. امروزه، همانند مبارزات عظیم دیگر، نیروهایی که برای یک خط انقلابی می جنگند اقلیت کوچکی هستند که توسط رویزیونیستها و مشاطه گران بورژوازی از هر نوع محاصره شده و تحت حمله قرار دارند. با این وجود، این نیروها نمایندگان آینده بوده و پیشرفت های آتی جنبش بین المللی کمونیستی به توان آنها در پیشبرد خطی سیاسی که راه پیشروی پرولتاریای انقلابی را در شرایط پیچیده کنونی ترسیم کند، بستگی دارد. بدین دلیل است که اگر خط کسی صحیح باشد حتی اگر در ابتدا یک سربازم نداشته باشد، سربازانش را خواهد یافت. و حتی اگر قدرت سیاسی در دست نباشد، بدست خواهد آمد. درستی این امر در تجربه تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس تا کنون ثابت شده است. ۱)

منابع

- ۱- "برخورد سوسیال دمکراسی به جنبش دهقانی" - ۱۹۰۵، لنین -
 - ۲- (پیشگفتاری بر سخنرانی منتشر شده "فریب مردم توسط شعارهای آزادی و برابری") جلد ۲۴، کلیات آثار لنین.
 - ۳- "سخنرانی در کنفرانس شهری پتروگراد حزب بلشویک" - آوریل ۱۹۱۷، لنین -
 - ۴- "انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد" - لنین
 - ۵- "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" - منتخب آثار ماثو، جلد ۲ -
 - ۶- "در باره اپوزیسیون" - استالین، صفحه ۲۷۴، انگلیسی -
 - ۷- "گفتگو درباره مسائل فلسفی" - ۱۹۶۴، ماثو -
 - ۸- "در نقد آنگکت دن سیاوین" - ماثو، نقل شده در مجله "مطالعه و انتقاد" ۱۴ آوریل ۱۹۷۵ -
 - ۹- جزوه "مشاطه گران استعمار نو" - حزب کمونیست چین، ۱۹۶۲ -
 - ۱۰- نامه انگلس به بیل ۲۸ مارس ۱۸۷۵ نقل شده در "انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد".
 - ۱۱- "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" - اول ماه مه ۱۹۸۴ -
- * تذکره نکته رادرمورد "تضاد" موجود میان بند ۱۱ "برنامه حزب" و "پاسخ... پیرامون انقلاب چین و حاکمیت طبقه کارگر لازم می بینیم. بنظر ما این "تضاد" تبلوری از عدم انطباق کامل دیدگاه های انحلال طلبانه "ماثوئیست های" سابق بانظرات شبه ثروتکیستی اتحاد مبارزان در آن دوران بود، اختلافاتی که با تعمیق روند انحلال طلبی بسود "مارکسیسم انقلابی" حل شده است.

کشیده و کسب قدرت سیاسی از جانب پرولتا - ریارداریس پرده توجیهاتی نظیر "اول اعتصاب بعد قیام"، "نبود شرایط مناسب"، "عدم آمادگی مردم" همچون رویائی دست نیافتنی تصویر میکردند.

اگرچه حرکت سربرداران پاسخی مشخص به شرایط مشخص آن دوره بوده، اما جوهر استراتژی عام کسب قدرت سیاسی و انقباض دمکراتیک نهی در کشورهای تحت سلطه را درخودنهفته داشت. این حرکت در راستای همان اصلی قرار داشت که در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متبلور گشت: "نقطه رجوع و اتکاء برای پرداخت استراتژی و تاکتیک انقلابی در کشورهای مستعمره، نیمه (یا نو) مستعمره کماکان تئوری تدوین شده توسط مائوتسه دون طی سالهای طولانی جنگ انقلابی در چین می - باشد." حرکت سربرداران نه تنها کسب از انحرافات دیرین جنبش کمونیستی را به همراه آورد، بلکه بمثابة جزئی لاینفک از این گسست، پرولتاریا را به استراتژی جنگ خلق نزدیک کرده و به زدودن زنگار از سلاح سیاسی - ایدئولوژیک مایاری رساند و نقطه جهش و زمین - تکامل خط و برنامه اتحادیه کمونیستهای ایران گردید. حرکت سربرداران، وظیفه مرکزی کمونیستهارا تا استقرار جمهوری دمکراتیک خلق بیش از پیش آشکار ساخت: به خیزش در آوردن توده ها، سازماندهی مبارزه مسلحانه، شروع و پیشبرد جنگ خلق، آن وظیفه مرکزی است که تمام فعالیت ها و اعمال ما را تحت مراد و شرایطی باید در هم آمیخته و بسوی یک نقطه هدایت کند.

در فاصله هفت سال از بهمن ۵۷ و چهار سال از بهمن ۶۰، ماهمچنان سیلاب انقلاب رازنده و خروشان در برابر خویش می بینیم که تحولاتی عظیم تر را تدارک می بیند، و همزمان در افق نغمه گرتغییرات سهمگینتری هستیم که سراسر جهان را شکافته و راه را بر انقلاب ستمدیدگان و استکبارشوندگان خواهد گشود. ■

نیز بیکارنشسته، لشکری را وارد افغانستان کرد و به تحکیم استحكامات نظامی خود در سرریه و یمن جنوبی پرداخت. مجموعه این حرکات کماکان بر تضادهای دویلوک حدت بخشیده است.

تعیین موقعیت هیئت حاکمه ایران در چارچوب مناسبات بین المللی موجود یکی از مهمترین تضادهای دویلوک می باشد و هیچ طرف حاضر به تحمل سنگینتر شدن کفه ترازوی دیگری در ایران نیست. اما مضاف بر این، محدودیت آشکاو تهدید کننده دیگری در مقابلشان خودنمایی می کند. و آن اینکه جامعه ایران با فاش شده کردن خشم و نفرت عظیم از ارتجاع و حاکم و جنگ ایران و عراق مبدل به آتشفشان شده که با هر تحولی در اوضاع - چه در موقعیت هیئت حاکمه ایران یا در سیر جنگ - می تواند به باز شدن دهانه این آتشفشان بیانجامد، و نه تنها طرح ها و تدارکات آنها را بهم زند بلکه موج انفجاریش را به تمام منطقه بفرستد. در چنین آشفته بازاریست که جنگ خلیج جریان دارد و خود به این آشفتنی دامن میزند. سرنوشت این جنگ در غیاب یک انقلاب آنهم انقلابی که تحت رهبری پرولتاریا باشد، به سرنوشت تمامی این تضادها گره خورده است. دویلوک امپریالیستی به بازبهای خود در عرصه جنگ خلیج تا فرار رسیدن شرایط دست زدن به پیشروی های قطعی در منطقه - که خود اعلام کرده اند به احتمال قوی مصادف با شروع جنگ جهانی خواهد بود - ادامه خواهند داد. مگر اینکه پرولتاریا از این موقعیت پرتضاد امپریا - لیستها و مرتجعین منطقه (مشخصاً رژیم جمهوری اسلامی ایران) سود جست و تمام محاسبات و معادلات امپریالیستی را در ایران و منطقه بهم ریزد و مهر خود را بر آینده ایران و منطقه بکوبد. آری، روند اوضاع می تواند بگونه ای دیگر به پیش رود، سرنوشت جنگ می تواند توسط عاملی دیگر تعیین شود: انقلاب! برپائی یک جنبش توده ای انقلابی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری می تواند با برهم زدن کلیه طرح های امپریالیستی و پیشبرد امر

سرنوشتی هیئت حاکمه، جنگ کنونی را نیست و نابود سازد. این واقعه ای است که توازن قوا را بشکل تعیین کننده ای در سطح منطقه دگرگون خواهد کرد، ولی نه بفتح یکی از دویلوک امپریا - لیستی، بلکه علیه هر دوی این بلوک ها.

شرایط برپائی چنین جنبشی آماده است. پرولتاریای آگاه می تواند و باید با بر تکان و تحولی در اوضاع، بخش های وسیعتری از توده ها را حول پرچم خویش و در جریان یک جنبش انقلابی توده ای علیه رژیم خمینی درگیر کند. اگر امروز هزاران جوان از یازدهگان هافساری گشته اند تا بسرنوشت صدها هزار قربانی جنگ ارتجاعی پنجساله بدل نشوند، پرولتاریا می تواند و باید بخش اعظم این نیرو را به ارتش خلق برای سرنوشتی حاکمیت و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بدل کند.

اگر امروز میلیون ها تن از مردم دل نگران آینده خویشند و ادامه جنگ برایشان بمعنای لطمات و صدمات و قربانیان بیشتر از اینهاست، انقلابیون باید این ناراضیاتی و دل نگرانی را به خشی آگاهانه و سیلی بنیان کن برای کسب قدرت سیاسی و برقراری قدرت سرخ تبدیل سازند.

اگر فردا جمهوری اسلامی تهاجم دیوانه وار دیگری را آغاز نمود و کشتار عظیمتری را باعث شد کارگران انقلابی و انقلابیون کمونیست میتواند نند و باید بر آتش خشم و غم انباشته توده ها بدمند و همه این پتانسیل انقلابی را به حرکتی انقلابی تبدیل کنند.

اگر فردا حکومت عراق دوباره به مبارزان و حشیان مردم بیدفاع شهرها و روستاها دست زد و دوباره جوشش های توده ای پدیدار گشت، این پرولتاریای انقلابی است که باید در رأس چنین جوشش هایی قرار گیرد و آن را نقشه مند و برنامه در خدمت برانگیختن توده ها، سازماندهی و آغاز جنگ مسلحانه، و کسب قدرت سیاسی هدایت کند.

اگر دویلوک امپریالیستی تحت تأثیر رقابت شدیدشان و جاد بودن اوضاع جهانی امکان ناچیزی برای مانورهای قطعی و اقدامات ضربتی در منطقه دارند، پرولتاریا می تواند و باید از این فرصت سود جست و با ابتکار عمل و آزادی بیشتری امر انقلاب را در این نقطه از جهان هدایت کرده، ضربات بیشتری را به پاهای کلین و بر شکاف این دوغول امپریالیستی وارد آورد. اوضاع بسیار مساعد است، انقلاب را دریابیم. ■

مرکز بر جنگ ارتجاعی،
زنده باد جنگ انقلابی!

رفقا!

افراد را از خود برای آموزش سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی به کردستان انقلابی اعزام دارید، از طریق مطمئن و با حفظ و رعایت اصول امنیتی با مقر سازمان در کردستان یا با نشانی ما در خارج کشور تماس برقرار کنید،

حقیقت را دور از چشم پاسداران ارتجاع و جاسوسان دست به دست و خانه به خانه توزیع کنید، این اخگر نهفته را در میان مردم انقلابی پخش کنید تا فولاد گداخته انقلاب با آگاهی و نگرش کمونیستی ابدیده گردد!

پیام اتحادیه کمونیست های ایران (سرمداران) به حزب کمونیست انقلابی - آمریکا

رفقا

درودهای مارا بناسبت دهمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست انقلابی - آمریکا - بیدیرید. ما این فرصت را غنیمت شمرده و با افتخار شادباش های کمونیستی خود را به در کمیته مرکزی باب آواکیان و اعضاء و هواداران حزب شما نشانار می کنیم.

ما به افتخار می کنیم و این افتخاری بحق است، چرا که آر. سی. پی. با تأسیس، ساختمان و تحکیم یک حزب پرولتری در آمریکا پیروزی های بزرگی برای طبقه جهانی ماکس کرده است. چرا که آر. سی. پی. پرچم سرخ، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را برافراشته نگاه داشته و با قدرت ماتریالیستی انقلابی از آن دفاع می کند. علاوه، این حزب با جدیت تمام، همه پرولترها و ستمدیدگان را بگرد این پرچم برای کسب آمادگی لازم در جهت خیزش مسلحانه و سرنگون ساختن امپریالیسم آمریکا، درست در محراب "مقدسش"، برای کسب قدرت و باقیمد پیشبرد انقلاب پرولتری جهانی تا هدف غائی آن یعنی کمونیسم در سراسر جهان، سازماندهی می کند.

ما به خط صحیح و جسورانه انترناسیونالیسم پرولتری آر. سی. پی. افتخار می کنیم. حزب شما به سازماندهی و رهبری انقلاب در ایالات متحده، که خودبتهائش وظیفه ای بس پراهمیت و عظیم است، اکتفا نکرده و مجدانه به امر متحد ساختن و سازماندهی جنبش بین المللی کمونیستی یاری می رساند. امری که خصوصاً در شرایط حساس کنونی جهان بس برای پیشرفت انقلاب پرولتری در سطح جهان (از جمله در ایالات متحده) لازم و حیاتی است.

ما درودهای خویش را با خاطر مبارزات و تلاش های گرانبهایتان که سهمی مهم در تشکیل کنفرانس بین المللی اول و دوم جنبش ماداشته و مهمتر از همه اینها، خدمتی به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محسوب می گردد، نثار می کنیم. این تلاش های چشمگیر نشانۀ درک عمیقاً علمی آر. سی. پی. از مفهوم واقعی انترناسیونالیسم است، چرا که انقلابات پرولتری کشورهای گوناگون پدیدۀ هائی مجرد و معطوف بخود نبوده و مسائل "داخلی" پرولتاریای کشورهای جدیگانه بحساب نمی آیند، بلکه در کل یک پروسه واحد جهانی تاریخی است. با همین درک بود که آر. سی. پی. تجربه انقلاب ایران را از نزدیک دنبال کرد و ما در اینجا با افتخار اعلام می کنیم که سازمان ما در کار جمع بندی دروس این تجربه برای پرولتاریای جهانی، از همکاری رفیقانه و انترناسیونالیستی آر. سی. پی. بهره گرفت.

این پیروزی عظیمی برای طبقه جهانی ماست که در قلب یک دژ امپریالیستی چنین حزبی رادار است. در کشوری که تا سال ها بعد از جنگ جهانی دوم، بورژوازی آن از ثبات نسبی برخوردار بود، سهم عظیمی از غارت جهانی امپریالیستی را بخود اختصاص داده، از این طریق قادر بوده است بارشوه دمی به بخش قابل توجهی از طبقه کارگر در صفوف این طبقه اشعاب بیاندازد، کشوری که در کار استثمار و سلطه بر میلیونها نفر در سراسر جهان سرکردگی یکی از دولتها امپریالیستی را بعهده داشته و اینک امرتدارک سومین جنگ تجدید تقسیم جهان بابلوک امپریالیستی رقیب سرکردگی شوروی را رهبری می کند، در کشوری که قدرت تاکتیکی دشمن افغان بسیاری را در هم می فشرد و شمار زیادی را به گرداب تسلیم طلبی می کشاند، در چنین کشوری تنها و تنها حزبی همچون آر. سی. پی. قادر است از لحاظ تئوریک، سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و عملی وظایف انقلاب را بردوش گیرد.

تلاش ها و مبارزات تئوریک آر. سی. پی. نشانۀ مهمی از جدی گرفتن انقلاب است، چرا که بقول لنین "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نیز نمی تواند وجود داشته باشد".

مبارزات آر. سی. پی. در راه احیاء لنینیسم و دفاع از اندیشه مائوتسه دون بیثابه کوشی واحد دفاع از مارکسیسم انقلابی، اثبات دوباره حقانیت آن و اعمال بیشتر آن، در این عرصه مبارزه طبقاتی کاملاً چشمگیر است. حزب شما بسا تلاشی که در راه سنتز تجارب جنبش بین المللی کمونیستی - ام از پیروزی ها و شکست ها، احیاء اصول و نفی اشتباهات وضعف ها - به خرج داده، کام های پراهمیتی را در جهت حل بحران کنونی این جنبش - جنبشی که هنوز از تحولات عینسی عقب است - برداشته است، و اهمیت این خدمات را تنها کسانی درک می کنند که بطور جدی درگیر کار متحول ساختن انقلابی جهانند. ما بر این تلاش ها ارج می نهیم.

تحلیل صحیح آر. سی. پی. از شرایط جهانی و روند جنگ و انقلاب که نتیجه درک تعمیق یافته اش از امپریالیسم است، خط این حزب در جلوگیری از جنگ جهانی بوسیله انقلاب و تبلیغ شکست طلبی انقلابی و سرنگونی بورژوازی "خودی"، انعکاس شالوده سیاسی - ایدئولوژیک محکم و استوار مارکسیستی آن است.

آماده سازی ها برای بیخاستن و پیشبرد مبارزه ای که تاریخ پیشاروی مانهاده، تنها و تنها با این خط - خطی که نماینده منافع پرولترها و توده های ستم دیده جهان است - و همراه با مبارزات و فعالیت های جدی آر. سی. پی. در میسان پرولترها و زحمتکشان آمریکا جهت تبدیل خط حزب به یک نیروی عظیم مادی، امکان پذیر است. باید این خط را بیش از پیش به میان توده ها برد و درفش آن را برافراشته تر نگاه داشت. باید پرولترها و توده های انقلابی و وسیعتری را برای بدست گرفتن این خط متشکل ساخت تا برایش بسبازه برخوردارند و آن را بعمل گذارند.

باید شمار بیشتری بخاطر تحقق انقلاب به آر. سی. پی. بیبوندند. آنچه در اینجا به اختصار بیان کردیم، نشانگر اهمیت این گردان از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده و روشن می سازد که چرا ما بنیانگذاری آر. سی. پی. را پیروزی بزرگی برای طبقه جهانیان بحساب می آوریم. این مختصر معلوم می سازد که چرا خود را در اینجا موظف می دانیم بشیوه لنین گفته ای را نقل کنیم، رفقا:

به شما بسیار داده شده است،

شما بسیار انجام داده اید،

پس، بیش از اینها از شما انتظار می رود!

با درودهای کمونیستی

اتحادیه کمونیستهای ایران (سرمداران)

۴دیماه ۶۴ - ۲۵سامیر ۸۵